

جمهوری اسلامی
ویژه ۲۰۰۰



بایاور امام درباره هفتم تیر

بهبشتی، خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی سه یار دیرینه که دوشادوش یکدیگر در طول حاکمیت ستماهی با پیروی از امام امت به مبارزه بی‌امان خود با کفر و استکبار و استعمار و استثمار ادامه دادند سه یار همفکر و هم‌زمی که هیچگاه از هم فاصله نگرفتند و با عزم راسخ و استوار در کنار یکدیگر به یکبار خویشتن تا دم بخشدند.

سه یار دیرینه‌ای که قبل از انقلاب و در دوران خفقان رژیم امریکائی شاه خائن در زندانها و تبعیدگاهها مورد اتهام و تهاجم عوامل سیا و ساواک بودند و حتی از نیشها و طعنه‌های دوستان بظاهر مبارز و انقلابی مضمون نبودند و پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نیز از حملات و اتهامات «سیا» سیون محفوظ نبوده و در نوک پیکان حملات ایمن سر سپردگان قرار داشته و دارند و این ترور شخصیتها بقدری وسعت و دامنه یافته بود که حتی دوستان را نیز به شک و تردید واداشته بود. و اینک که مبارزه با کفر و استکبار در زیر لوای اسلام وارد مرحله جدیدی شده است و آنهم تازگی ندارد زیرا که از همان ابتدا انقلاب اسلامی در این جهت حرکت می‌کرد و می‌کند و خواهد کرد، و می‌رود که ملت مبارز و مسلمان ایران همگام با سایر ملل مسلمان مستقیماً با غده سرطانی در منطقه که ویروس آن توسط امریکای جهانخواه پرورش داده شد پنجه در افکند عناصر خود فروخته و رسانه‌های در خط امریالیسم که متأسفانه تقریباً تماماً در این جهت در حرکتند تمام حملات خودشان را پس از امام به آنان متوجه کرده است اما تاکنون به حسد و ستایش پروردگار هیچیک از این ترغندها و تبلیغات دروغ موثر نیافتاده و امت مسلمان و حزب‌الله می‌رود که بساط ظلم را در پهنه گیتی برچیند و بسط کسبک و خدا هرگاه که سرسپردگان داخلی هماهنگبا اربابانشان

بسم‌الله الرحمن الرحیم - یک جریان درگیری داخلی شروع شد که آن روزها به اوج رسید و مقدار زیادی از نیروها را بخود مشغول داشت، بعد از موفقیت در انقلاب دوم یعنی شکست آمریکا و با اشغال لانه جاسوسی و رفتن لیبرال‌ها از مسئولیت‌های اصلی کشور و حرکت وسیع مردمی علیه منافع آمریکا در داخل که منجر به بیداری مردم و حالت هجوم مردم علیه آمریکا شده بود، طرفداران غرب و لیبرال‌ها (که خود بخود در دامان غرب سقوط می‌کنند و ریشه غربی هم دارند) مبارزه جدی را با خط امام شروع کردند یعنی بمنظور پس گرفتن پیروزیهای خط امام در انقلاب دوم که از پیروزی بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری اینها سرحال آمده و او محور شد و دیگران دورش جمع شدند گروههایی که رنگ چپ گرفته بودند ولی درحقیقت ماهیت راستی داشتند و در واقع مزدوج و مزوج از چپ و راست بودند و هم از آن توبره می‌خوردند و هم از آن خور چون با خط امام و اسلام مخالف بودند بهم پیوسته و درحقیقت درمحور بنی‌صدر همه نیروهای مخالف خط امام و مخالف اسلام راستین جمع شدند و تقریباً در همه جا هم جای پا داشتند. در مجلس حدود چهل نفر را دور خودشان جمع کرده بودند. در هیئت دولت افرادی را داشتند و در منابع اقتصادی خیلی زیاد نفوذ داشتند، در روزنامه‌ها دست داشتند و در رادیو تلویزیون صاحب نفوذ بودند و خلاصه همه دستگاههای ریاست جمهوری کاملاً متعلق به آنها بود و در ادارات و دانشگاهها و کارخانهها و حتی در ارتش و در صحنه مدیریت جنگ دخالت داشتند. وقتی که درگیری‌ها بطور رسمی اوج پیدا کرد و به لحظات آخر و بقول آنها بن بست نزدیک شد یعنی از دیدگاه ما در اوج مبارزه مردم ایران با خطوط انحراف و تحقق حاکمیت خط روحانیت و مردم و درحالی که خواست ما فقط اسلام بود و باور داشتیم که بالاخره باید کسانی را که سدره هستند مسزاحتشان را کم کنیم و بنحوی راه حرکت

راصاف و هموار نمایم در آنهنگم مبارزه ضدانقلاب به نقطه‌ای رسیده بود که فکر می‌کرد باطرح بن بست می‌شد در واقع خودشان در آن گرفتار هستند، مسفری خواهند یافت و مشکل عمده‌شان هم مجلس بود و مترصد بودند تا به نحوی مجلس را از کار بپندازند. رئیس جمهور با انتخاب شدن کابینه (گرچه نیمه تمام بود) دستش بسته شده بود، قدرت عمده ریاست جمهور با انتخاب شدن کابینه کم شده بود و سمت وزیر که جای خالی بود مجلس با آوردن لوایحی این مشکل را حل کرد تا سرپرستی آن‌ها بدون اجازه رئیس جمهوری توسط نخست وزیر اعمال شود و همین ثبات‌ها دست ضدانقلاب راسته بود و تنها نقطه‌ای که باقی مانده بود چند تاورارت خانه را خالی بگذارند تا کابینه ضعیف باشد که آن هم حل شد مشکل

دیگری که تراشیده بودند و آنهم بالاخره حل شده در راه فلج ساختن مجلس بود و ما توانستیم بقایای قدرتی که بعنوان وارث شاه برای خودش قائل شده بود که همچون اومی‌بایست موارذ زیادی را امضا کند و اینها را هم مجلس بایدک لایحه (که اختیارات اعلیحضرت همایونی را چه چوری حذف بکند) آنها را هم مسئله‌اش را حل کرد آنوقت آنها احساس کردند مجلس برای خط امام راه باز می‌کند و رئیس جمهور نمی‌تواند مزاحمت‌های گذشته را اعمال کند و هماهنگ کننده هم با او نبود شورای عالی قضائی هم که ربطی به او نداشت و مجلس هم که او را محدود ساخته بود و دیگر چیزی هم نمانده بود که او هماهنگ کند غیر از جنگ، جنگ هم کم کم روشن شد که اومی‌تواند جنگ را اداره کند

نیروهای مردمی را نمی‌توانند جذب کند و مایل به دنبال کردن یک جنگ جدی هم که نیست داشته و نیروهای مردمی هم در وضعی که او داشت به ارتش جذب نمی‌شدند و معلوم بود که در جنگ هم جز رکود و تحمیل تدریجی و فرسایش چیزی نیست که امام اقدام مهمی کردند و او را از مسئولیت نظامی خلع کردند. او می‌گفت که اوضاع به بن بست رسیده و حال آنکه خود او بدلیل آنکه ناهماهنگ با همه ارگان‌ها و نهادهایی می‌خواست عمل کند به بن بست رسیده و طرد شده بود امام و مجلس و کابینه شهید رجائی و شورای عالی قضائی که همه در یک خط بودند و نیز نهادهای انقلابی که نیروی عظیم اجرایی مملکت بودند در راه امام پیش می‌رفتند و در آن هنگام مافکر می‌گردید اصلاً مشکلی در کار نیست و فقط نیاز به تصمیم‌گیری داشتیم و البته نمی‌خواستیم برامام پیش دستی بکنیم، وقتی که امام او را عزل از نیابت فرمانده کل قوا کردند مجلس هم در باره عدم کفایت سیاسی او وارد بحث شد و این معنی را در مجلس به رای گذاشتیم و نیز تصویب شد. با بحثهایی که در مجلس شد مخالفان او رای بسالائی آوردند و حتی چهل نفری که در محور و حول و حوش او جمع شده بودند آنها هم نتوانستند با او بمانند. غیر از دو سه نفر، ما در حقیقت این ام‌الفساد بزرگ و پایگاه اغتشاش و ناامنی و ناآبائی را در هم شکستیم. در این شرایط و برای انقلاب سوم نیروهای خط امام حالت هجومی کاملی گرفته بودند و انقلاب سوم با دو کار یعنی با حذف بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و نیابت فرماندهی و بعد هم سلب کفایت سیاسی او و سرعت امام در امضاء مصوبه مجلس، تکمیل شد. مشکلی که در آن موقع (یعنی وقتی که ما وارد مرحله هفت تیر می‌شدیم) وجود داشت مسئله نیروهای مخالف چپی، راستی، ملی‌گراها، لیبیرال و نیروهای راحت‌طلب سرمایه‌دار و لابی‌بالی و بی‌بند و بارها و طیف وسیع نیروهای ضدانقلاب بودند. و در آن هنگام فقط پایگاه

- * ما هنوز هم کمبود شهدای فاجعه ۷ تیر را احساس می‌کنیم
- * فاش شدن ماهیت پلید دشمن مقداری از خسارت فاجعه را جبران می‌کند
- * شهادت خود بخود در غلبه دادن یک طرز فکر موثر است و شهیدان این فاجعه نیز همین اثر را داشتند.
- * یکی از خصوصیت‌های خون شهدا اینست که خیلی زود برای خودشان جانشین درست می‌کنند
- * از آن روزی که نیروهای حزب‌اللهی خودشان وارد میدان شدند، مقدار زیادی از بار مشکلات در مبارزه با ضد انقلاب را بعهده گرفته‌اند
- * هر جا خطری باشد، حزب‌الله جمع شده و با شعار، فریاد و یا عمل آنرا خنثی می‌کند
- * حفاظت مردمی برای خط امام از دست آوردهای فاجعه ۷ تیر است.
- * شهیدان هفت تیر باعث و بانی حالت معنوی تشکل بوده‌اند.
- * حادثه ۷ تیر باعث تحکیم انقلاب شده است.
- * اگر آنها دست به کارهای تروریستی نمی‌زدند هم برای آنها و هم برای ما بهتر بود.
- * بخاطر آنکه فاجعه بزرگ بود، تکانی به جامعه داد و احساسات و خرد و عقل مردم را یکدفعه به تحریک آورد.
- * فاجعه ۷ تیر دشمنان اسلام در خارج از کشور را خیلی امیدوار کرده بود.
- * کشورهای غربی - شرقی بعد از فاجعه ۷ تیر خیال میکردند دیگر کار ما تمام است.



چیزی نمی‌شد، رئیس جمهور هم که عزل شده بود و آنگاه مملکت کاملاً بی صاحب بود. حالا باروجه امام چه محاسباتی می‌کردند خدایمان را بهر حال آنها نیروهایشان را مستمرا مرکز کرده بودند روی براندازی از طریق ترور که خوشبختانه نشد. آنها کار خودشان را با قضاوت کردند اما نتیجه گیری آنجور که آنها فکر می‌کردند نشد و امام بسرعت کمبودها را جبران کردند و با همت نماینده‌ها و حتی شرکت زخمیها در مجلس بکار خودش ادامه داد. البته شاید آنچه که به همه این جریانات و توطئه‌ها خاتمه داد حضور خلاف انتظار مردم در تشییع جنازه شهدای ۷ تیر بود، یعنی وقتی آنها دیدند که تقریباً همه مردم تهران آمدند توی خیابانها و آنجور گریه کردند، از مصیبت دل‌اشک ریختند، آنها فهمیدند که محاسباتشان درست نیست چون آنها یک مقدار زیادی روی افکار عمومی حساب می‌کردند، بنی‌صدر هنوز منتظر بود که آن ۱۱ میلیون رأی مشکلی برایش بگشاید و گاهی می‌گفت بیشتر دارم، با صراحت توی جلسات می‌گفت آن موقع ۷۶ درصد داشتم حالا ۹۰ درصد دارم، خیال می‌کرد که آن یازده میلیون رأی ۱۳ میلیون شده اینجور فکر می‌کرد ولی وقتی که دید آن آراء نیست آن مردم واقعا منجز از خطوط انحرافی شدند و مجلس هم باقی ماند. بقایای هم که با بنی‌صدر بودند وقتی که اینجور دیدند جرات نکردند به مجلس نیایند، اگر هم می‌خواستند جرات نکردند استعفا بدهند چون مردم دیگر اینها را ارزنده نمی‌دانستند. شورای عالی قضائی هم به سرعت با اقدام امام ترمیم شد دولت هم علیرغم آنکه چهار نفر وزیر کابینه را از دست داده بود، اعتبارش محفوظ ماند. با تکمیل شورای عالی قضائی، ریاست جمهوری هم چنان پدید آمد، برای آنکه شورای ریاست جمهوری هم اگر رئیس مجلس هم در آن جلسه بود نمی‌شد تشکیل بشود. ولی به یاری خداوند و با تدبیر امام و حمایت کم نظیر مردم ما توانستیم این بسقیه در صفحه ۱۵

شروع عملیاتشان هم پس از آنکه کارهای آخر خرداد شکست خورد در حالی که فکر می‌کردند مبارزه و تظاهرات مسلحانه سی خرداد با آن وسعت که اینها راه انداختند همه نیروهایشان را به میدان کشیدند، کار اتمام می‌کند ولی وقتی که ریختند در خیابانها وزند و شکست خوردند و خراب کردند و جنایت را به نهایت رساندند، دیدند که خبری نشد و استعداد بعدی‌شان که سازماندهی از قبل برای کار تروریستی بوده میدان آوردند در هر حال سی خردادشان برخلاف انتظارشان شکست خورد، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی. عده زیادی از آنها تارومار شدند و نیروهای حزب الهی ملت در تمام شهر در خیابانها و میدانها و مراکز قانونی کار خودشان را بدون وقفه انجام دادند اینها را از نخستین تجربشان مایوس ساختند.

در این شرایط بود که به شیوه براندازی از راه ترور روی آوردند و برای این کار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی بهترین جا بود، چرا که تقریباً سران تمام نیروهای اجرائی ما و بعضی از افراد خیلی مؤثر مجلس در آنجا بدون حفاظ جمع می‌شدند و عامل نفوذی هم که در آنجا داشتند و برایشان خیلی آسان بود با محاسباتی که داشتند، هم مجلس از رسمیت می‌افتاد چون معمولاً بیش از پنجاه شخصت نفر از مجلس در آنجا شرکت می‌کردند و نماینده‌ها گاهی تا صد نفر هم می‌آمدند و هم دولت چون عده زیادی از وزراء نیز دوسه نفر از شورای قضائی می‌آمدند و هم حزب که پشتوانه سیاسی دولت و مجلس بود. آنها پیش خودشان این نقشه را حاکم می‌دانستند که خط امام را یکی فلج خواهد کرد و شاید اگر آنطور که آنها می‌خواستند موفق می‌شدند با سی چهل نفری که از پیش در مجلس داشتند و اگر می‌خواستند مانع از شرکت آنان در مجلس می‌شدند مجلس به کلی از کار می‌افتاد، دولت هم طبق قانون اساسی وقتی نصف اعضای کابینه از میدان به دربروند، کابینه دیگر رسمیت ندارد شورای عالی قضائی هم اگر دوسه نفرشان می‌رفتند دیگر

می‌نشستیم بی هیچ مراقبتی و آنها با اطلاع عوامل نفوذی که داشتند کاملاً پیش خودشان پیش بینی کرده بودند که اگر در سیاست شکست خوردند با اقدام در جهت براندازی و کارهای تروریستی می‌توانند حکومت را ساقط کنند به نظر می‌رسد که از ابتدا در نظر داشتند که امام را که سایر نیروهای خط امام قبیحی کنند و امام بناچار با آنها همکاری بکنند و هم چنین می‌خواستند از اسم وجود امام استفاده کرده باشند و آن نقشی که سایر نیروهای خط امام همواره داشتند از آنها بگیرند و بموقع امام را به دنبال خودشان بکشند بنظر می‌رسد که محاسبه شان در حدود تحلیل‌های معمول درست بوده و بهترین جا هم برای

*** شخصیت‌هایی که در فاجعه هفت تیر از دست دادیم، مجموعاً یک کادر کافی برای اداره یک نهضت و انقلاب بودند.**

*** بر محور حرکت قانونی، خط امام بر خود محوران و فرصت‌طلبان غالب شد.**

*** (بنی‌صدر و همراهان) آنها پیش‌بینی کرده بودند اگر در سیاست شکست خوردند با اقدام در جهت براندازی و کارهای تروریستی می‌توانند حکومت را ساقط کنند.**

*** سی خردادشان بر خلاف انتظارشان از نظر سیاسی، نظامی شکست خورد.**

*** حزب، پشتوانه سیاسی دولت و مجلس بود آنها نیروهایشان را روی براندازی از طریق ترور متمرکز کرده بودند.**

*** امام بسرعت کمبودها را جبران کردند.**

*** با همت نماینده‌ها و حتی شرکت زخمی‌ها در مجلس، مجلس بکار خودش ادامه داد.**

*** آنچه به همه این توطئه‌ها خاتمه داد حضور خلاف انتظار مردم در تشییع جنازه شهدای ۷ تیر بود.**

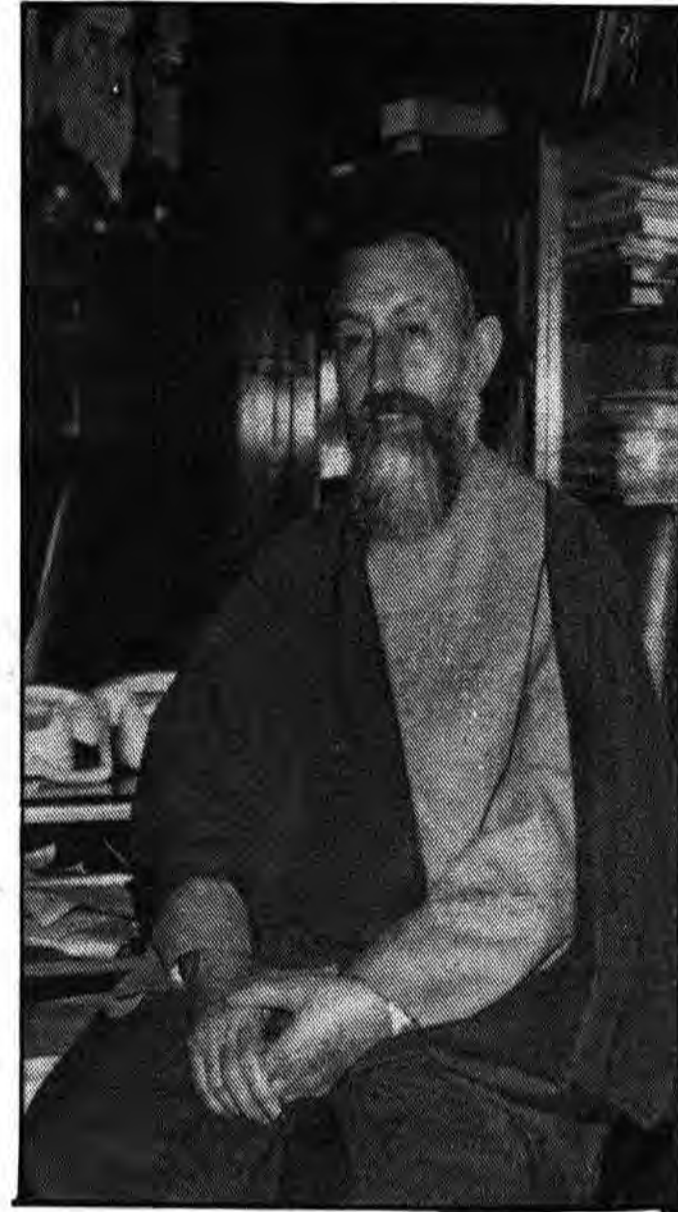
*** بیاری خداوند و با تدبیر امام و حمایت کم‌نظیر مردم ما توانستیم این توطئه را بشکنیم.**

بودند، ماهم از این جهات کم تجربه بودیم و بی احتیاط برخورد می‌کردیم، اجتماعات عظیم بدون مراقبت امنیتی داشتیم مثل مثلاً آن جلساتی که توی حزب داشتیم همه آن سران جمع می‌شدند من و آقای بهشتی و رجائی و آقای موسوی اردبیلی و آقای باهنر و آقای مهدوی دوستان دیگر و همه بودند و خیلی از جلسات از قبل وقتش معلوم بود در خانه‌هایمان و یا توی دفترهایمان و یا حزب و مدرسه و جاهای معمولی

بنی‌صدر رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بود همه امکانات نظامی در اختیارشان گذاشته شده بود و بیشتر مسلح شده بودند همچنین ما بدلیل محیط انقلابی حاکم برارگانها احتیاط چندانی در استخدام افراد نمی‌کردیم و اینها با توجه به نقش از پیش تعیین شده‌شان در ارگانها نفوذ هم کرده بودند یعنی عوامل نفوذی را در نخست وزیری، حزب جمهوری، مجلس مراکز قضائی و جاهای دیگری که فکر میکردند در آینده لازم خواهند داشت و تاحدودی نیز آنها را کاشته



مشروعشان که ریاست جمهور باشد از دست گرفته شده بود، اما به هر حال حضور فیزیکی داشتند، امکت داشتند، مسائل تبلیغی داشتند، ادارات در کابینه بودند و در جاهای دیگر حضور داشتند. این حضور با توجه به وسعت امکاناتی که داشتند، مشکل ما بود. آنها هم چنین از قبل توانشان را در براندازی این جریانات متمرکز کرده بودند تا با طرح این سؤال که کی باید برود و به بن‌بست رسیدن و...ها خط امام را از میدان بدر کنند. می‌گفتند بن‌بست با حذف مجلس و فرارندوی که خیال می‌کردند، آرایش متعلق به آنها خواهد بود، از بین خواهد رفت و البته سعی می‌کردند آن موقع با امام درگیر نشوند و همیشه خودشان را می‌چسباندند به بیت امام به نحوی که بگویند امام با ما است، اما آخرین موضع گیری‌های امام این حربه را هم از دست آنها گرفت و آنها را بی‌ریخته‌تر از پیش ساخت تا یکی دو ماه قبلیش اکثریت مردم پشیمان می‌شدند و خط امام پیروز می‌کردند اصلاً اینها ریشه عمیق در بیت امام دارند و آنجا اهمیت دارند و در آن هنگام معلوم شد که برنامه‌های ظاهر سازی‌شان شکست خورده و خط امام پیروز شد. یعنی در مورد حرکت قانونی، خط امام بر خود محوران و فرصت‌طلبان غالب شد. تمرکز نیروهای آنها با رفتن پایگاه اصلی‌شان (بنی‌صدر) بر اساس حرکت قانونی بهم خورد، دیگر به عنوان رئیس جمهوری یا فرمانده کل قوا، و عنوانی از این قبیل نمی‌توانستند ظاهر فریبی کنند در آن هنگام دو راه بیشتر نمی‌توانستند انتخاب نمایند. یا حرکت قانونی امام و مجلس را بپذیرند و همان مبارزات سیاسی را از تریبون مخالف، چه در مجلس از تریبون اقلیت و چه بیرون مجلس پیش ببرند یعنی همانطور که مجاهدین خلق از آغاز کار می‌کردند، بنی‌صدر و دفتر هماهنگی هم به عنوان یک حزب یا یک گروه کار بکنند، نهضت آزادی هم کار بکنند همانطور که قبلاً کار می‌کردند طبعاً هم اگر دست به کارهای محاربان نمی‌زدند نشریه‌های هم می‌توانستند داشته باشند و اگر جنگ مسلحانه را آغاز نمی‌کردند ما بر همان روال قدیم می‌ماندیم و آنها نمی‌توانستند فعالیت سیاسی هم داشته باشند البته چون آنها در محاسباتشان پیش بینی کرده بودند که اگر روزی امام و مجلس و دولت و شورای عالی قضائی و همه‌ی اینها متحد کار بکنند همچنین حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و انجمن اسلامی‌ها - جهاد - سپاه - کمیته‌ها و سایر نهادهای خط امام اگر بخواهد با موضع کنونی و مشروعی که دارند بخواهند با قوا سه گانه کار بکنند آنها نقشی دیگر نخواهند یافت و اینها فکر چنین روزی را هم کرده بودند و از پیش خودشان را مهیا کرده بودند برای حرکت مبارزه مسلحانه و احتمالاً براندازی حکومت مشروع، ابزارش را هم از لحاظ خودشان داشتند ما هم خوب از پیش می‌دانستیم که اسلحه بحد کافی دارند موقعی هم که



بیخه از شماره گذشته

حمایت بیدریغ از اولین کار فرهنگی و سیاسی

رفسنجانی بود و جالب اینجاست که از همان گروه موسسین حزب موثرترین افراد برای حمایت از روزنامه بودند و این به ما دلگرمی زیادی میداد.

اندیشه قیام مردمی متصل با مرجعیت

موضع گیری ایشان در قبال حرکت مسلحانه زمان اختناق تا آنجائی که من اطلاع دارم همانطور که اشاره کردم برخورد جدی و گسترده موقعی شروع شد که حرکت توده‌های مردمی شروع شده بود محدود بود آنجائی که من احساس می‌کردم نسبت به این حرکتها یک موضع گیری داشت در عین حال فکر می‌کرد که برای یک حرکت اصلی تر و گسترده تر و مردمی تر باید خود را آماده کرد و مطالعات وسیعی را شروع کرده بود گروههایی با ایشان همکاری می‌کردند و همان است بخاطر اینکه ایشان بیش از اینکه متعلق

از طرف دیگر حامی بسیار قوی برای روزنامه در داخل حزب و بیرون حزب بود ایشان روزنامه خیلی در معرض تهاجم بود چه در بیرون حزب یک شکلی هم در داخل حزب می‌خواهم بگویم در داخل حزب البته جنبه بدخواهانه وجود نداشت ولی اختلاف سلیقه‌هایی بود بخاطر اینکه اولین کار فرهنگی و سیاسی بود که به این شکل در داخل حزب صورت می‌گرفت طبیعتاً سلیقه‌های مختلفی وجود داشت کارها هم بی‌نقص نبود و طبیعی است که نارضالتی‌هایی وجود داشته باشد چرا که مثلاً فلان مقاله چرا آنجوری نشده چرا فلان مطلب بیشتر نیامده چرا فلان عکس را زدید یا نزدیک البته اینها در درازمدت حل شد ولی در آن شرایط ایشان اشکالات کار ما را می‌دانست در عین حال دفاع می‌کرد در خارج از حزب باز هم ایشان چنین نقشی را داشت من این اصرار و حمایت بیدریغ ایشان را در روزنامه یک مقدار متأثر از این موضوع می‌بایم که ایشان باز هم دانشجو را و روشنفکرها را خوب درک می‌کردند احساس می‌کردند که یک نسل تازه از روشنفکران در حال بوجود آمدن است و روزنامه در حقیقت مامنی بود یک جایگاهی بود که یک عده‌ای از روشنفکران مسلمان از همین طبقه مستضعف فکر می‌گرفتند طبیعی است کارشان بدون اشکال نبود ولی رشد می‌کردند ایشان می‌دید که این افرادی که در آنجا کار می‌کنند نیتشان خیر است خط اصلی شان درست است به معنای واقعی بیرو ولایت فقیه هستند

و این مسئله باعث می‌شد که ایشان چنین حمایتی را بکنند . و اینکه به این نقطه رسیده تا اندازه زیادی در گروه حمایتی ایشان و در گروه حمایتی شهید باهنر و آقای خامنه‌ای و آقای

هفتم تیر شب قدری بود که سر نوشت ملت مادر آن تعیین شد

*** یکی از ویژگیهای شهید مظلوم بهشتی که روی من اثر خیلی زیادی می‌گذاشت مسئله خویشن‌داری واقعا عمیق ایشان بود * شهید مظلوم بهشتی در نوک پیکان حملات دشمن قرار داشت**

برازنده است بخاطر اینکه ایشان در معرض تهاجمی قرار داشت که عمدتاً بایستی متوجه دولت موقت بود ولی ایشان با سکوت خودشان با حمایت خودشان از آن دولت علیرغم اینکه مخالف بودند با سیاستهای دولت موقت این حملات را می‌پذیرفتند بارها بطور مکرر و همیشگی در شورای انقلاب مواجه بودند با برخورد شدید دو اندیشه، دو فکر و دو راه که حزب طبیعتاً یکی در رأس شهید بهشتی بود یکی دولت موقت یعنی بازگان آنها به هیچ وجه همسازی با همدیگر نداشتند ولی همین مرد وقتی از آن شورا درمی‌آمد و یسک تصمیمی گرفته میشد در شورای مرکزی حزب وقتی که انتقاد میشد از دولت موقت می‌گفت وظیفه شرعی ما است که این دولت را حمایتش بکنیم ضعیفش نکنیم و نگذاریم که دشمنها آنرا ساقط کنند.

خواست مردم اشغال لانه جاسوسی ایشان بسیار در مقابل دستورات امام خطی که امام می‌داد متعهد بود و مسؤلانه برخورد میکرد در این زمینه دقیقاً من این مسئله را احساس میکردم درست دلیل همین حمایت و همین سرسپردن به خط امام، ایده‌های امام، راهنمایی‌های امام، ایشان بیشترین ضربات را به خود می‌پذیرفت و چیزی نمی‌گفت من یادم می‌آید باز هم اینجا یک خاطره نقل کنم چون این خاطره خیلی جالب است موقعی که لانه جاسوسی اشغال شد من توی روزنامه بودم نزدیکهای ظهر تقریباً ساعت ۱۰ و سی دقیقه بود که به من خبر دادند البته از روز قبلش یک خبر کوچکی در این زمینه داشتم بعد من سریع حرکت کردم رفتم شورای انقلاب ظهر جلسه داشتیم ولی هنوز کسی نیامده بود به غیر از من و مهندس کتیرائی بعدش آقای بازارگان آمد شروع کرد به صحبت و این که خبر اشغال لانه جاسوسی را شنیده آمد به ما بگوید که

بهشتی اولاً حزب را تبدیل به یک ضد ارزش میکند و یک تشکل عمدتاً اسلامی را که پایه‌گذار آن روحانیت بود و بی‌سابقه بود در تاریخ اسلام که روحانیت چنین تشکل بوجود آورد و آنرا ویران بکند چون فکر میکرد حزب بصورت یک سدی در مقابلش ایستاده است و شهید بهشتی را اوج این تشکل می‌دانست، سنبلی این تشکل می‌دانست در عین حال بحق او احساس میکرد که در رأس آن حرکتی که بعداً به اسم حرکت خط امام نام گرفت دکتر قزاق‌دار دو گویدن ایشان در حقیقت گویدن آن جناح عظیمی بود که کم‌کم داشت سازمان پیدا میکرد یعنی همان نیروهای خط امام که بعداً عنایت پیدا کردند از حالت سکون بیرون آمدند و نیروهای بالقوه‌ای بودند که به نیروهای بالفعل مبدل شدند از طرف دیگر بنی‌صدر به نقش عظیم دکتر برای به هم پیوستن نیروهای مختلف مردمی واقف شده که نقش دکتر برای به حرکت درآوردن روحانیت و پیوند دادن روحانیت با بقیه قشرها واقف بود به نقش عظیم ایشان در سازماندهی کاملاً واقف بود طبیعی است که احساس میکرد که دکتر بهشتی بصورت محوری است که نیروهای زیادی را دارد سازمان می‌دهد و بصورت محوری است که بر آن محور و براساس آن محور نیروهای زیادی به هم زودجوش می‌خورند و پیوند می‌خورند و در فکر نابودی و از بین رفتن و ضدارزش شدن ایشان بود بنی‌صدر فکر میکرد که میتواند این حرکت را نابود بکند و آن تشکل را از بین ببرد و در نتیجه راه صاف بشود برای قلدری او از یک طرف دیگر بنی‌صدر احساس میکرد که با این حمله در حقیقت بطور غیرمستقیمی به امام هم دارد حمله میکند برای اینکه بطور عینی و بصورت ملموس در جامعه دکتر بهشتی پیاده کننده ایده‌های امام بود یعنی آرمانهای امام بود که روزمره در رابطه با سیاست



سخنرانی را بغل هم بگذاریم تکنیکهای پیچیده‌ای که در هر دو بکار برده شده منتهی هر کدام معطوف به اهداف دیگری است اینها را بررسی بکنیم ما میتوانیم یک تحلیلی داشته باشیم بر شیوه برخورد دکتر با بنی‌صدر بنظر من یک تحلیل عمیق ویا یک تحقیق عمیق در مورد شیوه‌ها و روشهای سیاسی دکتر باید برای اینکه چیزهای آموختنی وسیعی هست انواع برخوردشان با مسائل از جمله در قبال بنی‌صدر با اینکه بنی‌صدر کار را اواخر به فحاشی و توهین حتی شخصی هم رسانده بود حتی در محفل‌های خصوصی من از ایشان چیزی که به یک نوعی پاسخ شخصی به بنی‌صدر باشد ندیدم اینهم باز هم میتوانم بگویم که مشخصات خود آن شهید بود موضع گیری شهید بهشتی در قبال انقلاب فرهنگی کاملاً روشن است اصولاً این انقلاب را انقلاب فرهنگی می‌دید تا یک انقلاب صرفاً سیاسی

سازش ناپذیری در مقابل ابر قدرت‌ها

طبیعی است وقتی یک تحرکی بوجود آمد برای برنامه ریزی نظام دانشگاهی به عنوان بخشی از انقلاب فرهنگی نخست مدافع آن باشد در قبال سیاست خارجی بزرگترین ویژه‌گی او بنظر من سازش ناپذیری ایشان بود همان ویژه‌گی که دشمنانش درست برعکس سعی می‌کردند وانمود بکنند شاید در ایران اگر از آن مقام بسیار والا و بالای امام بگذریم که در قله قرار دارند شخصی استوارتر و سازش ناپذیرتر از دکتر بهشتی در مقابل ابر قدرتها نشناسیم ابتدا ما بطور عملی احساس می‌کردیم می‌دیدیم در گفتارها- کردارها و موضع گیریها و برخوردها چه در داخل شورای انقلاب چه در بیرون از شورای انقلاب و نظایر آنها ولی تعجب در اینجا بود که منافقین گروهکها درست همین خصوصیت را سعی می‌کردند برعکس جلوه بدهند و گذشت به سال از انقلاب و دور شدن از آن لحظات بحرانی استکه به ما این

بالاتر کار دست ما دادید رفتید آنجا را گرفتید و اشغال کردید. من گفتم که حزب از این مسئله خبر ندارد منم تازه خبردار شدم کار یک عده از دانشجویهاست آنموقع البته دانشجوی خط امام و اینها اصلاً مطرح نبود کلمه، واژه و اصطلاح خط امام مطرح نبود ولی ایشان قانع نمی‌شد ظاهراً حمله می‌کرد تا اینکه شهید بهشتی آمد و یکی دو نفر دیگر آمدند باز هم همین حرف را ایشان به شهید بهشتی زد آقای بهشتی برگشت گفت من همین الان شنیدم منم مثل شما این خبر را یک ساعت است شنیدم حزب در این زمینه خبری ندارد، ولی شما چرا ناراحتید و شما باید از این موضوع بهترین استفاده را برای تقویت دولت بکنید شما الان بهترین فرصت هست که برگردید و به آمریکا بگوئید این خواست مردم است ملت ما اینجوری می‌خواهد و این توطئه‌های خودش را کم بکند به این مضمون شروع کرد به ایشان گفتن، در صحبتهای ایشان واقعا خیر خواهی موج می‌زد ایشان از آن چیزی که مهندس بازارگان احساس می‌کرد ویران کننده دولت موقت هست راهی را نشان می‌داد که وسیله‌ای برای استحکام دولت موقت، برای مردمی کردن دولت موقت و نزدیکتر کردن آن دولت به مردم باشد ولی مهندس بازارگان به آن نصیحت گوش نداد من فکر می‌کنم همین خاطره نوع جبهه‌گیری شهید بهشتی را با دولت موقت بهتر از هر چیز دیگری روشن می‌کند.

حزب سدی در مقابل بنی‌صدر در قبال بنی‌صدر همیشه موضع گیری منصفانه‌ای داشت یعنی همان چیزی که در مورد دولت موقت گفتم در مورد بنی‌صدر هم هست بنی‌صدر مستقیم تر از دولت موقت شهید بهشتی را در معرض تهاجم قرار داده بود و چند هدف را از این حمله دنبال می‌کرد فکر می‌کرد درضد ارزش کردن شهید

در قبال بنی‌صدر همیشه موضع گیری منصفانه‌ای داشت یعنی همان چیزی که در مورد دولت موقت گفتم در مورد بنی‌صدر هم هست بنی‌صدر مستقیم تر از دولت موقت شهید بهشتی را در معرض تهاجم قرار داده بود و چند هدف را از این حمله دنبال می‌کرد فکر می‌کرد درضد ارزش کردن شهید

هفتم تیر



فرصت را می‌دهد که به ارزیابی بنشینیم و ببینیم که چه کسی در مقابل آمریکا ایستادگی کرد چه کسی تسلیم شد چه کسی از حرکت خط امام حمایت کرد چه کسی در مقابل آن ایستاد من فکر می‌کنم که خود اشغال لانه جاسوسی درست نقطه آغازی است برای شناختن دکتر بهشتی غیر از این خاطراتی که نقل بشود و ببیند و از بین برود یعنی همان صدور انقلاب ایشان به این مسئله عمیقاً معتقد بود و چه بسا برای جانداختن این فکر در حزب، ایشان نقش اساسی را داشت.

مسئله قدسی یک مسئله اسلامیست

دیگر در مورد مسئله قدس مسئله قدس برای ایشان یک مسئله اسلامی بود همان چیزی که الان برای ملت ما شده یعنی مسئله سرزمینی نبود مسئله ناسیونالیستی نبود مسئله از طریق روشنفکری مطرح نمی‌شد اگر مثلاً گروهک‌های مختلفی که وقتی راجع به اسرائیل صحبت می‌کنند اینکه اسرائیل غاصب است متعلق به امپریالیستها است صهیونیست و امپریالیستها روی دوش همدیگر هستند اینها یک چیزهایی هست که درست هست ولی ارتباط ملت مسلمان ما در مورد قدس خیلی فراتر از اینهاست ما مسئله قدس را به عنوان یک بخش جدانشده از واحد به هم پیوسته سرزمینهای اسلامی می‌دانیم ما آزاد کردن قدس را یک وظیفه شرعی اسلامی تلقی می‌کنیم یعنی مسئله آزاد کردن قدس یک مفهوم اسلامی و شرعی را برای ما دارد در چهارچوبهای شرع که مطرح هست که ایشان این فکر را به این شکل قبول داشتند که خوب این طور فکر می‌کردند در این مورد در نتیجه موضع‌گیری ایشان در قبال مسئله روز قدس تحت تاثیر حرکت‌های گروه‌های فلسطینی و غیرفلسطینی قرار نمی‌گرفت تحت تاثیر سیاست روز قدس همیشه یک خط مشخصی داشتند کلاً ایشان در مقابل گروهکها وقتی صحبت می‌کرد و یا موضع می‌خواست بگیرد و یک موضع قاطع در جهت‌گیری سیاسی آنها داشت در عین حال یک دلسوزی به جوانان داشت که در این گروهکها وجود داشتند بارها ایشان بحث آن جوانان را می‌کرد که فریب این گروهکها را خوردند و جذب آنها شدند.

شهادت مظلوم بهشتی

اما صحبت امام در مورد ایشان ما الان اگر بخواهیم برای حرکت حزب‌الله و حاکمیت حزب‌الله و شکل حزب‌الله سبلی ذکر بکنیم یقیناً این سبیل دکتر بهشتی خواهد بود ولی ایشان در مدتی که مخصوصاً بعد از انقلاب حرکتهای عمیق خودشان را ادامه می‌داد حتی از سوی همین طبقه حزب‌الله هم بعضی وقتها مورد اتهام قرار می‌گرفت از همه

سازش ناپذیری در قبال عقاید انحرافی

در صورتی که سرمایه‌های بزرگی را می‌توانند در راه انقلاب اسلامی در راه منافع ملت بکار اندازند و بسارها وقتی که در جلسات مخصوصاً جمع‌های خصوصی تر صحبت می‌شد ایشان با دلسوزی تمام با عطف تمام نسبت به این جوانان صحبت می‌کرد جوانان را که جذب منافقین و یا گروه‌های چپ شده بودند اعتقاد داشت اگر آگاهی راستین به این طبقه و این

گروهها برسد آنها تحول پیدا خواهند کرد و به آغوش اسلام خواهند گشت به آغوش مردم خواهند گشت من هیچ موقع ندیدم که ایشان تحت تاثیر اتهاماتی که به ایشان می‌زدند فحاشی‌هایی که نسبت به ایشان می‌کردند لحظه‌ای احساس خودش را گم بکند و تا آخرین روز شهادتش تا آنجائی که من برخورد داشتم گفتم چه در جمع‌های خصوصی و چه عمومی دلسوزی عمیق نسبت به این افراد در ایشان وجود داشت و دلش می‌خواست که اینها اصلاح بشوند دلش می‌خواست که اینها موضعیان درست بشود و برگردند به سمت مردم ولی بهیچوجه در هیچ مقطعی در مقابل عقاید انحرافی آنها از خودشان نرمش نشان نداد و این برای ما خیلی مهم است یعنی به این عنوان که خوب اینها جوان هستند و علاقه دارند به انقلاب یک همچنین چیزهایی یا احساساتی که بوسيله بعضی ز فقها مخصوصاً اوائل انقلاب در ایران در کشورمان دامن زده می‌شد که چهره گروهکها را بهتر از آن نشان می‌داد که بودند و چهره پلیدشان را تحت تبلیغات می‌پوشاند ما می‌دیدیم که ایشان یک موضع سازش‌ناپذیری را در مقابل عقاید انحرافی و موضع‌گیری سیاسی آنها داشت بیش از این اشاره کردم به دلالت آن علتها در مورد اتهامات سکوت می‌کردند بخاطر مصلحت اسلام بخاطر مصلحت انقلاب بود.

شهادت مظلوم بهشتی

اما صحبت امام در مورد ایشان ما الان اگر بخواهیم برای حرکت حزب‌الله و حاکمیت حزب‌الله و شکل حزب‌الله سبلی ذکر بکنیم یقیناً این سبیل دکتر بهشتی خواهد بود ولی ایشان در مدتی که مخصوصاً بعد از انقلاب حرکتهای عمیق خودشان را ادامه می‌داد حتی از سوی همین طبقه حزب‌الله هم بعضی وقتها مورد اتهام قرار می‌گرفت از همه



داده می‌شد در حقیقت مرگ بنی‌صدر در درون قلبها و در اعماق جامعه ما بود و این مرگ فقط با قدرت خون بهشتی داشت صورت می‌گرفت من وقتی بر می‌گردم به چهره‌های عزیزی که ما دادیم در راه انقلاب و شهدای بزرگی که ما دادیم در انقلاب دیدند که هیچکدام از این خونها توان مقابله با توطئه اینچنین عظیم را نداشتند و مردم بنی‌صدر را رانده بودند و لسی تحت یک شرایط ناجور فشارها، توطئه‌ها هر لحظه امکان قدرتیابی آن جریان در جامعه ما وجود داشت ولی می‌بینیم که این شهادت تمام آنها را از بین می‌برد در میان ملت ما این هم دلالت تاریخی دارد قوانینی دارد شهادت بهشتی یکباره شخصیت درخشان و مظلوم بهشتی را نمایان می‌کند و در نتیجه چهره بنی‌صدر را در اوج پلیدی‌های خودش برای مردم ما نمایان می‌کند در اوج جنایت‌هایش بطور عینی در مقابل مردم می‌گذرد طبیعی است که با همین عینیت یافتن پلیدی بنی‌صدر و آن جریان در مقابل مردم بطور قطع و یکباره و برای همیشه آن جریان را طرد می‌کنند و برای همین اگر شعارهای مردم را نگاه بکنیم بعد از این شهادت دیگر به هیچوجه هیچگونه انحرافی به چپ و راست نیست و سریعاً تمام خطوط لیبرال غرب‌زده شرق زده از عرصه سیاست ما به کنار می‌روند و برای همین شعارهای ملت من بزرگترین نقش را شهادت ایشان می‌دانم البته اتحادی که مردم بعد از این شهادتها با خودشان پیدا کردند انجم پیدا کردند و بهم فشرده شدن و احیای آن روحیه انقلابی که در ۲۲ بهمن را دیده بودیم در پی این شهادتها هم‌ماش آثار خجسته این خونهای پاک است که مظلومانه بر زمین ریخته شد.

استفاده از اسلام برای تخریب اسلام

اما در نقش شهادت ایشان من فکر می‌کنم که هنوز ما به ارزیابی مورد درست خطرات بنی‌صدر در انقلاب خودمان ننشستیم تمام امید آمریکا به بنی‌صدر بود بخاطر اینکه بنی‌صدر با کمک دستیارانش و ایادی آمریکا و احتمالاً خود آمریکا از نقطه نظری نفوذ کرده بود در داخل انقلاب و خطرش برای انقلاب ما از جنگ عراق بر علیه ملت ما عظیم‌تر بود بخاطر اینکه نفوذ در قلبهای مردم کرده بود بخاطر اینکه از خود اسلام برای تخریب اسلام استفاده می‌کرد بخاطر اینکه از خود انقلاب برای تخریب انقلاب استفاده می‌کرد من فکر می‌کنم با اینکه بنی‌صدر گنده شده بود موقعی که دکتر بهشتی شهید شد ولی امکان برگشت بنی‌صدر به کشور ما هنوز وجود داشت خون شهید بهشتی در حقیقت تمام امکاناتی که وجود داشت که آن توطئه موفق شود بنی‌صدر رجوع بکند وقتی می‌گوئیم بنی‌صدر یک حرکت نیرومندی را می‌گوئیم که در مملکت ما ریشه کرده بود سرمایه گذاری عظیمی از طرف ابرقدرتها روی آن شده بود وقتی این خون ریخته می‌شود در حقیقت محو می‌کند تمام امکاناتی که برای برگشت آن جریان ارتجاعی در جامعه ما وجود دارد

قدرت خون مظلوم بهشتی

هیچ خون دیگری نمی‌توانست این چنین این حرکت را آن حرکت خطرناک را ریشه کن بکند روزی که جسد پاک و مطهر ایشان را در بهشت زهرا می‌خواستند به خاک بسپارند مردم بطور ناخداگاه کشیده می‌شدند برای شعار دادن برضد بنی‌صدر در عورتیکه بنی‌صدر مطرح نبود بعداً معلوم شد که بنی‌صدر در مورد شهادت ایشان نقش داشت هنوز توی ذهنیت افراد جا نمی‌گرفت که بنی‌صدر بطور شخصی دستور چیزی داده باشد بنظر می‌آید شعار مرگ بر بنی‌صدر که در بهشت زهرا

احیاء و نشر آثار شهید مظلوم بهشتی

در مورد احیای آثار آن شهید من فکر می‌کنم که نوشته‌های ایشان جدا باید بشود از سخنرانیهای ایشان. سخنرانیهای ایشان باید موضوع بندی بشود یک مقدار سخنرانیهای ایشان دارند که بیشتر بعد ایدئولوژیک دارد بعضی‌ها جنبه سیاسی صرف دارد بعضی‌ها جنبه اقتصادی دارد من فکر می‌کنم که چهار پنج موارد آنها را می‌شود جدا کرد خارج از این احتمالاً در برخوردی که شما با حزب

دارد و یا محافل مختلفی دارید که دکتر به آنجا رفت‌وآمد می‌کرده اگر بتوانیم صحبت‌های خصوصی که توی محافل خصوصی می‌شد را بگیر بیاوریم و آنها را پیاده بکنیم و قسمتهای قابل انتشار را نشر بدهیم اهمیت زیادی خواهد داشت و از این نوارها کم نیست اسناد مربوط به شورای انقلاب یک منبع بسیار غنی هست برای اینکه خط سازش ناپذیری دکتر و خط بسیار هوشیارانه ایشان را در مقابل آن جریانات پیچیده سیاسی خوب نشان بدهد باید در این زمینه ما اقدام کرد.

در جنگ مذاکره و سازش نباید باشد

موضع گیری ایشان در قبال جنگ ایران و عراق یادم هست که عصر این حمله بود یا فردای این حمله شورای مرکزی حزب همه جمع شده بودند بحث راجع به این مسئله بود که خوب این حمله شده باید چه بکنیم حرف ایشان این بود که حتی اگر دشمن بیاورد و به تهران برسد ما نباید تسلیم شویم و نباید مبارزه را ادامه بدهیم اتفاقاً حاصل آن جلسه هم بالاتفاق همین شد یعنی شورای مرکزی حزب همه به اتفاق وجه تصمیم گرفتند که به هیچ وجه تحت هیچ شرایطی نباید در جنگ مذاکره و سازش باشد تا آخرین لحظه باید ادامه داد و من یادم است که در آن جلسات اولیه فکر یک بسیج عمومی شکل میگرفت وقتی بحث این که با همه لباس سربازی بپوشند یا نباشند گاهی شوخی هم می‌شد که خوب دکتر هیکل ماشاء الله درشتی داشت اینها لباس سربازی بپوشند چه جور می‌شود چه جور نمیشود و شوخی می‌هم کردند در این زمینه ولی موضع گیری این بود من فکر می‌کنم همین خاطره که تا آخرین روزهای حیات ایشان ادامه داشت باز گو کننده موضع گیری ایشان در مقابل این جنگ باشد در مورد حرکت اسلامی نهضت‌های آزادی بخش جهان اگر به خود آرشیو حزب برگردیم ملاقاتهای مختلفی که ایشان می‌کرد با رهبران نهضتها و یا آمدن نهضتها به داخل حزب و شرکت کردن ایشان در داخل جمعتهای که متشکل می‌شد از افراد نهضت‌های آزادی بخش می‌توانست نشان دهنده موضع گیری ایشان در قبال حرکت‌های اسلامی باشد

شهید مطهری: قندی امیدمن است



شهید قندی:

● اگر بر حساب وظیفه شرعی و احساس مسئولیت نبود بارها از اینکار دست کشیده و بدنبال دروس فقهی و فلسفی می رفتم

پیوندند و آنها که شرعاً معذورند رعایت شاعر و حفظ ظواهر اسلام بنمایند. و از هرنوع تظاهر به افطار اکیداً خودداری کنند. خواهران همانطور که از پیش تأکید شده فقط با وقار و پوشش اسلامی مانند چادر و باروسری و روپوش و شلوار ساده و مناسب و بی هیچ آرایش ظاهر بکار حاضر شوند.

باشد که با اتکا به خداوند و با تلاش و کوشش پیگیر در راه خدمت به اسلام و هممیهنان عزیز، موجبات رستگاری و سعادت دنیا و آخرت ما فراهم گردد و اعمال ما و همه ملت مورد رضای پروردگار متعال واقع شود.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته
فعالیت‌های شهید محمود قندی

- الف- در جهت پست کشور: ۱- تأکید در مورد گسترش و بالابردن کیفیت پست در سطح روستاها از طریق ایجاد و تقویت دفاتر و نمایندگی‌های پستی که منجر به تدوین آئین‌نامه جدید نمایندگی‌های پستی گردید و برای اجرای آن جهت افزایش کادر نمایندگی‌ها از یکطرف به سه نفر برای نزدیک به یکهزار نمایندگی تأمین اعتبار لازم در بودجه سال جاری گردیده است.
- ۲- درباره تقویت کادر پست اعم از مرکز و استانها بخصوص پیک و نامه‌رسان جهت استخدام تعداد مورد لزوم پیش‌بینی لازم در بودجه سال جاری گردید.
- ۳- برای تجهیز لوازم پستی و وسائل موبوری اقدامات پیگیری داشتند بطوریکه در بودجه سال جاری حدود سه برابر سالهای قبل اعتبار تصویب گردیده است.
- ۴- دستور پیگیری لازم جهت تدوین قانون جدید پست که درحال حاضر تقدیم به مجلس شورای اسلامی گردیده است.
- ۵- اجرای طرح کدگذاری پستی که اکنون در مرحله آموزش بوسیله رسانه‌های گروهی و مراجعه به منازل و انجام راه‌نمایی‌های لازم میباشد که در آینده نزدیک با استفاده از مرکز مکانیزه سرعت لازم در توزیع مسولات بوجود خواهد آمد.

بقیه در صفحه ۱۳

می‌خورد تا یکی از اینها را عوض کند ایشان می‌گفتند بین عوض کردن یک آدم و برگشتن به دین اسلام چقدر طول دارد و حال آنکه ما بتوانیم چند تا بچه خوب داشته باشیم و بتوانیم آنها را مسلمان تربیت بکنیم چقدر به اسلام خدمت کردیم و این بعنوان یک تذکر به خانواده شهدا به خانمها و آقایانی هست که در خودشان یک مقدار ارتباط و نزدیکی با خدا می‌بینند به خدا توکل کنند بتوانند یک مقدار بچه‌های خوب داشته باشند و تربیت کنند که اینها بزرگترین خدمت به جامعه اسلام است.

س- از شهادت همسران چگونه مطلع شدید؟

ج- عصر آنشب ما از شب هفت شهید چمران می‌آمدیم و خسته در منزل بودیم و می‌دانستیم ایشان جلسه

خصوصیات ایشان فکر و تفکر بود و ما هم باید بی‌فکر عمل نکنیم و در مسایل فکر کنیم و من یادم هست اوایل من به ایشان می‌گفتم نکند شما خجالتی باشید می‌گفت نه من در جایی که باید حقم را بگیرم و لازم باشد صحبت می‌کنم ولی وقتی لازم نباشد نه. و موقمی نبود که شب تا صبح یک لحظه بیکار باشند شبها ما با بچه‌ها می‌خوابیدیم ولی ایشان در حال مطالعه بود حتی در وزارتخانه که می‌رفتند و از صبح تا شب کار می‌کردند باز کلاس فقه را ترک نکردند ایشان کسی بودند که واقعا این مقام را که در ظاهر مقام هست و واقعتاً که مقام نیست (مقام چیزی است که برای خدا واقعا باشد و آن ایمان و تزکیه نفس است که انسان را بسالا می‌برد) ایشان به آن نظر داشت و این بود که می‌گفتند هر وقت ببینیم کارها روی غلطک افتاد و می‌شود و کسان دیسگری را می‌شود اینکار را به آنها بدهم می‌آیم کنار، و می‌روم دنبال همان کار یا بالا رفتن سطح معارف و

گفتگو با همسر شهید دکتر قندی

س- سابقه آشنائی شما با شهید از کجا آغاز می‌شود؟
ج- از حدود ۸ سال پیش که با هم ازدواج کردیم از قبل آن، مطابق برنامه‌های سنتی ایران که معمولاً رسم مذهبی است برنامه خواستگاری بود و از طریق مادر و پدرشان با ایشان آشنا شدم و بعلمت اینکه من بیشتر ایده‌آم این بود که شوهری انتخاب کنم که بیشتر مسایل مذهبی و دینی و عمیق فکر کردن را در مسایل اسلامی اهمیت بدهد با توجه به اینکه کسان دیگر بودند که از نظر سنی و شاید به ظاهر مبیایست هر دختر آنها را انتخاب می‌کرد ولی منظورم این بود و بارها از خدا خواسته بودم که مسئله اسلام و عمیق بودن در مسایل اسلامی مهمترین چیزی است که باید در یک مرد باشد تا یک زن آنرا برای شوهری انتخاب می‌کند و این مهمترین و بارزترین مسئله‌ای بود که من در ایشان می‌دیدم و در

«قندی امید من است» این سخن فیلسوف و استاد گرانقدر شهید مرتضی مطهری در مورد شهید قندی است او یکی از بهترین شاگردان استاد مطهری بود.

علاقه بیش از حد شهید قندی به علوم دینی و استعداد فراوانی که در یادگیری آنها از خود به خرج می‌داد او را وادار کرد تا در کنار تحصیلات دانشگاهی به محضر درس استاد مطهری برود همسر استاد شهید مطهری می‌گوید: استاد شهید فقط از دو شاگرد خود تعریف میکرد و به آن دو امید فراوان داشت که شاید در درس فلسفه و فقهی ستارگانی در جهان اسلام باشند که یکی از آنها شهید قندی بود زیرا شهید قندی یکی از پر استعدادهای شاگردان استاد بشمار می‌رفت. شهید قندی از صحنه شهید مطهری بهشتی و به توصیه دیگر اساتیدش در نزد مجتهدین بسیار آگاه دیگر نیز کسب فیض می‌کرد. علاقه او به این علوم، و ادامه تحصیل تا مراتب بالا بسیار زیاد

● استاد مطهری از دو شاگرد خود تعریف میکرد و به آن دو امید فراوان داشت که شاید در درس فلسفه و فقهی ستارگانی در جهان اسلام باشند که یکی از آنها شهید قندی بود

● یکی از آرزوهای بزرگ شهید قندی رفتن به حوزه علمیه قم بود

● شهید قندی از مراتب فقهی به دروس خارج رسیده بود



آخرین پیام شهید دکتر قندی به همکارانش

بسمه تعالی
با سلام و درود بر همه همکاران ارجمند، خواهران و برادران، که با ایمان و تلاش مداوم خود خطوط ارتباطی و مراسلاتی سرزمین انقلاب را تأمین می‌کنند. اکنون که بیش از نه ماه از هجوم وحشیانه صدام امریکائی می‌گذرد و شما که در این مدت با دشمنان اسلام در جبهه و پشت جبهه دستویچچه نرم کرده‌اید و قدرت و صلاحیت ایمان اسلامی را بر کفر صدامی نشان داده‌اید، اینک در آستانه فرارسیدن ماه مقدس و مبارک رمضان قرار گرفته‌اید، دعا می‌کنیم که در این ماه مبارک خاطره پیروزیهای بزرگ مسلمین صدر اسلام برای ملت ما تجدید شود، به همه همکاران عزیز توصیه می‌کنم که فرصت رمضان را هرچه بیشتر ارج نهیم و در این ماه به تهذیب نفس توبه از لغزشها و گناهان، و نزدیک شدن به خالق و نیز کسب آمادگی بیشتر برای مبارزه با دشمنان اسلام و ایران و بویژه نابودی رژیم صدام کافر برداریم.

دارند و تقریباً ساعت ۱۰/۵ الی ۱۱ بود که شهید رجائی به منزل ما تلفن زد و گفت آقای قندی هستند من گفتم نه ایشان نیامدند و پرسیدیم طوری شده است گفت نه اگر آمدند بگوئید به من تلفن بزنند و بعد از چند تلفن دیگر از طرف دوستان شد که من مشکوک شدم و پرسیدم اگر اتفاقی افتاده بگوئید که به من گفتند نه چیزی نشده و یک بمب در مقابل درب حزب منفجر شده که فهمیدم صدر صد کسانی شهید شدند.

س- ضرورت‌های لازم برای تدوین حرکت انقلاب اسلامی در خط سرخ شهدای اسلام کدامند؟

ج- ما باید در خط امام باشیم و پیرو ولایت فقیه که تدوین بخش راه انقلاب است و باید سعی کنیم همان راه شهدا را ادامه دهیم و پاجای پای آنها بگذاریم تا انشاءالله خدا توفیق شهادت را نصیب همه ما بکند.

آنچیزی که من هم بعنوان یک خانواده شهید همانطور که آیت‌الله منتظری و امام هم پیشرفت در مسایل اسلامی را گفتند باید دنبال آن برویم تحقیق کنیم بعد از این می‌بینیم که چه نیازی مسلکت ما داشته و یکجده با کارهای اجرایی از اینکار عقب افتادند. خانمها هم هیچ اشکالی ندارد اگر بچه دارند به هر حال یک ساعتی از هفته را قرار دهند برای یادگیری دروس اسلامی و درجا نزنند در همان جایی که هستند و همیشه من می‌گفتم خدایا طوری باشد که هر روزمان بالاتر از روز دیگر باشد از نظر نزدیکی بتو و بعد از شهادت ایشان هم شاید خبری بوده برای ما و خدا خواسته و ما راضی هستیم به رضای خدا و در مورد روابط عاطفی و خانوادگی او خیلی مهربان بود و حتی اگر شبها دیر هم می‌آمد اگر بچه‌ها بیدار بودند بچه‌ها بازی می‌کرد و او کسی بود که خیلی حوصله داشت برای بچه‌ها علاقه به بچه داشت و من یادم هست یک موقع که در آمریکا بودیم ایشان رفته بود برای یک کار دانشگاهی آنجا با یکجده ز مسیحیها صحبت می‌کرد و من می‌گفتم آدم چقدر حرص و

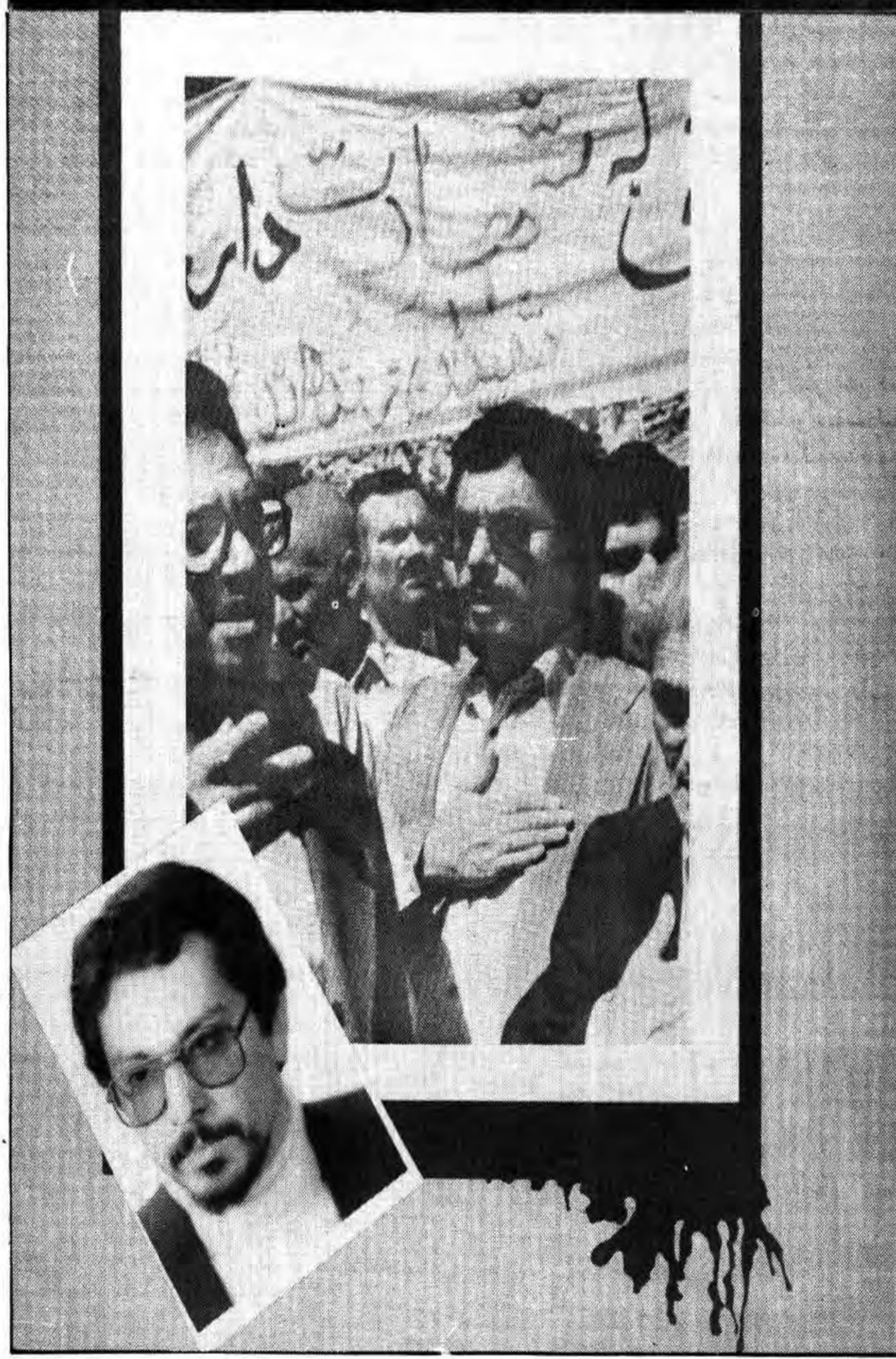
این ۸ سال بعنوان بهترین معلم و راهنما در زندگیمان بود و شاید هنوز هم هیچکدام از مردم هنوز نتوانستند این افراد را که یکی از آنها شهید قندی باشد بخوبی بشناسند او کسی بود که دروس فقهی و درسهای فلسفه را در حد بالا گذرانده بود کلاسهای فلسفه داشت درس می‌داد و یکی از بهترین شاگردهای استاد مطهری بود که استاد مطهری روی ایشان خیلی حساب می‌کرد و می‌دانسته که شاید او در آینده یکی از بهترین استادها فلسفه بشود و در دروس فقه هم پیشرفته بود در حقیقت که دروس خارج را می‌خواندند و مهمترین مسئله انتخاب من همان مسئله ایمان و عمیق فکر کردن در مسایل اسلامی است.

س- چه خصوصیتی در ایشان بارز بود؟ روابط عاطفی و خانوادگی شهید چگونه بود؟
ج- از خصوصیتی که در ایشان خیلی بارز بود و همه هنوز هم که هنوز است نظر به آن دارند غیر از مسایل مذهبی و اسلامی و تفکر که سرآمد همه بود در خانواده و دانشگاه که استاد بود و یک صاحب نظر بود، مسئله کم حرف بودن و مهربان بودن بود و این همان مسئله‌ای بود که تا وقتیکه لازم نباشد صحبت نکنند.

بود او بارها به دوستانش گفته بود «اگر بر حساب وظیفه شرعی و احساس مسئولیت نبود بارها از اینکار دست کشیده و بدنبال دروس فقهی و فلسفی می‌رفتم، او یکی از آرزوهای بزرگ رفتن به حوزه علمیه قم بود. شهید قندی از نظر مراتب فقهی به دروس خارج رسیده بود و حتی چند ساعت قبل از شهادتش از کلاس فقه به جلسه حزب رفته بود. خدمات او نیز همچون دیگر همسرمانش در وزارت پست چشمگیر بود. یکی از خصوصیات بسیار بارز او اخلاق پسندیده بود به قول پدر بزرگوارش برخوردش با افراد طوری بود که انسان برای ساعت اول و دوم واقعا شیفته و فریفته اخلاق او می‌شد و وقتی که شهید پیشنهاد وزارت شد به پدرش می‌گوید من به حسب وظیفه شرعی است که این پست را قبول کردم او در زمان اغتشاشات ضدانقلابیون در کردستان که خرابی دهها دستگاه مخابراتی را توسط ضد خلقیها بدنبال داشت همیشه برای تعمیر این دستگاه پیشقدم بود و می‌گفت اگر انشاءالله شهادتی در آینده باشد بگذارید نصب من شود.»
اینبار نیز برای بیشتر آشنایی با شهید با همسر شهید قندی به گفتگو نشستیم:

شهید عباسپور متخصصی مکتبی

لا اله الا الله لا اله الا الله



هنوز بیش از ۱۹ سال نداشت که در سال ۴۲ فعالیت‌های سیاسی خود را با بخش اعلامیه‌های امام آغاز کرد. در همین حال جلسات مذهبی و آشنایی با قرآن را نیز بطور پنهانی با چندتن از دوستان همفکرش شروع نمود. شهید حسن عباسپور از ۴ سالگی فراگیری علم را آغاز کرد و بر اثر هوش و ذکاوت فوق‌العاده‌اش در سال ۴۶ از دانشکده فنی رشته الکترومکانیک فوق لیسانس گرفت او پس از آن با همت و سعی بی نظیری به تحصیل خود ادامه داد و چند تن دیگر در کشورهای اروپایی حاصل این سعی و همت به ارمان آورد. او به خوبی درک کرده بود که امت مسلمان و یک جامعه محروم باید به علم و تکنولوژی جدید آشنا و مسلح گردد تا دیگر کفار و مستکبرین از این مقوله برای تسلط و استعمارگری خود استفاده نکنند لذا از اینرو توجه هر چه بیشتر به علم و فراگیری تکنولوژی جدید را تا حد خود کفالتی مثال یک فریضه می‌دانست و در جهت رسیدن به آن کوششی شبانه روزی داشت او جدا نمونه بارز یک متخصص مکتبی بود او پس از کوششهای فراوان و نقش انکارناپذیرش در تشکیل سازمان ملی دانشجویان و بدنبال پیروزی انقلاب در آذرماه ۵۸ از جانب شورای انقلاب به سمت وزیر نیرو منصوب شد و تا آخرین لحظات حیاتش در این سمت با تلاش پیگیر همه توشه‌های تجربه و تخصص و تعهدی را که طی سالهای دراز با رنج و زحمت بدست آورده بود بی‌ریا و ایثار گرانه جهت خدمت به اسلام و مسلمین در طبق اخلاص نهاد.

شهید عباسپور در سال ۵۳ ازدواج کرده بود که ثمره این ازدواج یک دختر بنام زینب و یک پسر بنام حسین بود. او علاقه بسیار زیادی به فرزندان خود داشت که زیادی کار و فعالیت و کمتر دیدن فرزندان خود علاقه او را بیش از پیش نسبت به فرزندان زیاد میکرد. همسرش در این مورد می‌گوید و شهید عباسپور همیشه بیشتر از معمول و بیشتر از افراد دیگر کار می‌کرد. این بود که خیلی کم با بچه‌ها بود ولی همان زمانی هم که نبود یعنی حتی اگر یکی،

دو ساعتی را که بعد از یکی، دو روز ایشان بچه‌ها را می‌دید می‌توانست تلاقی آن چند روز را که ندیده بود در بیاورد برای اینکه واقعا به بچه‌ها محبت میکرد و عجیب به بچه و خانواده علاقه داشت و وقتی که بچه‌ها را می‌دید یعنی خودش این موضوع را درک میکرد که لااقل چند وقتی که پیش بچه‌ها نیست وقتی فرصتی پیدا می‌کند دیگر اظهار خستگی نکند. و اگر بچه سرافش می‌آید او را طرد نکند که مثلا می‌خواهم بکارم برسم، خودش این را درک میکرد و اول خودش طرف بچه می‌رفت. بغل میکرد و واقعا تمام احساسات و عواطفش نسبت به بچه‌ها خیلی شدید بود بطوری که گاهی اوقات من گوشزد میکردم که صحیح نیست که شما اینقدر صمیمیت بخرج بدهید یا بخواهید اینقدر احساساتی نسبت به بچه‌ها باشید، واقعا عاشق بچه‌ها بود بطوری آنها را به خودش می‌فروشد که بچه‌ها حتی اگر یکی دو روز این حالت تکرار نمی‌شد ناراحت می‌شدند و همعاشق مثل این بود که چه را که بده بودند و دائم بد حال باباشون می‌گشتند و عجیب این علاقه‌ای بود که بخصوص زینب به پدرش داشت.

عملکرد شهید در وزارت نیرو بسیار خوب و مثبت بود که بسورسانی به هزاران روستای دورافتاده جزء کوچکی از آن را

شهید عباسپور:
● هر فردی به قصد خدمت خالصانه قدم به هر میدانی بگذارد این قول خداست که یاری خدا با اوست

شامل می‌شد خود او در مورد فعالیت‌های وزارت نیرو می‌گفت: «من حقیقتا باید از خداوند شکرگذار باشم که در این کار (وزارت نیرو) به من و برادرانی که در وزارتخانه با من همکاری دارند توفیق خدمت بدر جهت انقلاب را عنایت کرد. و این طبیعی است چرا که اگر هر فردی به قصد خدمت خالصانه قدم به هر میدانی بگذارد این قول خداست که یاری خدا با اوست و ما بسارها تجربه کرده بودیم و این بار هم یاری خدا را باز تجربه کردیم اگر کاری با برنامهایست که توضیح می‌دهیم جز

همسر شهید عباسپور:
● او عاشق فرزندان حسین و زینب بود. ● از خصوصیات بارز ایشان شهامت و قاطعیت بود که در کارهایشان مشخص بود

و این با توجه باینکه شاید حدود نه ماه از انقلاب می‌گذشت و هنوز کارمندان و کارکنان وزارت نیرو و چهره‌های فاسد گذشته را در کنارشان و در بعضی مسئولیتها می‌دیدند باعث یأس عجیبی در کارمندان وزارت نیرو شده بود ما بسلامت. در دادن و سپردن مدیریتها به افراد انقلابی و مسلمان و متعهد به انقلاب که در میان خود کارکنان بودند و اجازه و امکان رشد و جلو آمدن حتی بعد از انقلاب به آنها داده نشده بود کوشیدیم، آمدیم و آنها را بکار دعوت کردیم و مسئولیتها را به خودشان دادیم در

راه انداختن بسیاری از پروژه‌هایی که پیمانکاران فراری (داخلی و خارجی) داشتند از جمله موفقیت‌های وزارت نیروست و عمده ترین مسئله این بود که ما کار را بدست ایرانی میسپردیم و بدست ایرانی متعهد و متخصص والان بسیاری از کارهایی که بوسیله کارشناسان خارجی انجام می‌شد بوسیله متخصصین متعهد مسلمان ایرانی در رده‌های مختلف صورت می‌گیرد. سدهای بزرگی بود که قرار بود خارجیا بسازند والان ایرانیها می‌خواهند اینکارها را شروع کنند. بکارگرفتن استعدادهای و ایجاد امکان رشد استعدادهای کار

دیگرست. ما از قبل با دانشگاه همکاری داشتیم ولی بعد از تعطیل شدن دانشگاهها که تعطیل دانشگاهها نه بعنوان تعطیل آموزش هست بلکه محیط آموزش به جای اینکه در تلاشهای آموزش و تخته و گچ باشد الان استادان دانشجویان بکارگاهها آمده اند و آموزش علمی می‌بینند و انشاء الله در انقلاب فرهنگی امکاناتی فراهم شد که این همکاری ادامه پیدا کند و آموزش تئوری و آموزش عملی با هم صورت بگیرد و ما حقیقتا فارغ التحصیلانی داشته باشیم که از آنها کاربرآید و نه فقط صرفا مدرک داشته باشند و مادر این زمینه واقعا امکان رشد را برای تعدادی بسیار زیادی استاد و دانشجو و کسان دیگری که زیر نظر آنها کارآموزی می‌بینند آماده کردیم و جهت دادن به پروژه‌ها در جهت نقاط محرومتر روستاها از جمله دیگر کارهای اساسی که الان طرحها و پروژه‌ها و خرج کردن بودجه‌های عمرانی در اینجهت قرار گرفته و از جمله برای سال ۶۰ بعنوان مثال می‌توانم بگویم که غیر از برنامه سدهای بزرگی که در برنامه بوده حدود ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سد خاکی کوچک که بتواند بازدهی سریع داشته باشند و ظرف یکی دو سال بدست خودمان ساخته بشود در برنامه هست و برنامه‌های دیگر که از حوصله بحث خارج است.

مصاحبه با همسر
در اینجا نیز برای بیشتر آشنا شدن با شهید گرانقدر و خصوصیات بارز و تلاش و کوشش شبانه روزیشان در وزارت نیرو پای صحبت همسر ایشان می‌نشینیم.

س: سابقه آشنائی شما با شهید عباسپور از کجا آغاز شد؟
ج: بسم الله الرحمن الرحیم تقریباً حدود ۱۳۵۳ بود که با ایشان آشنا شدم و البته ایشان دنبال شخصی با خط فکری بودند که تقریباً با خط فکری خودشان مناسب باشد از این لحاظ بود که با من آشنا شدند و ما باهم ازدواج کردیم ثمره این ازدواج یک دختر به نام زینب که کلاس اول و یک پسر به نام حسین است که حدود ۶ سال دارد.

س: چه خصوصاتی در ایشان بارز بود و روابط عاطفی و خانوادگی شهید چگونه بود؟
ج: از خصوصیات بارز ایشان شهامت و قاطعیت ایشان بود که در کارهایشان مشخص بود. که بعد از اینکه ایشان به وزارت رسیدند تقریباً میشد گفت که با قاطعیت تمام آن استفاده‌ای را که میشد از قانون می‌کردند یعنی به موقع و به جایش میدانستند چطور از قانون استفاده میکنند و بتوانند حرفشان درخور باشد همان قاطعیت و شهامت و شجاعتشان بود که مشخص و بارز بود.

از لحاظ روابط خانوادگی هم چون ایشان خیلی صمیمیت بقیه در صفحه ۱۳

ندبه‌های بهشتی

بسم الله الرحمن الرحيم
صبح جمعه چند وقت پیش دلم گرفت. هوای بهشت زهرا کردم و خدا خواست و رفتم. در راه که بودم گفتم چقدر خوب می‌شود که بچه‌ها را جمع کنیم صبح‌های جمعه سر قبر بهشتی مظلوم برویم، شاید با غیرتی پیدا شود و دعای ندبه‌ای بخواند. ای کاش چیز بیشتری می‌خواستیم.

همانروز هنوز آفتاب دو سه متری از افق بالاتر نیامده بود که بر مزار هفتاد و دو تن بچه‌های انجمن اسلامی بهشت زهرا دعای ندبه را شروع کردند. ای کاش چیز بیشتری می‌خواستیم.

آنطرف تر از قبر رجائی و باهنر، کنار کلانتری، بیست سی نفر روی چند پتو نشسته بودند و آقای میانسالی که کت خاکستری مداحی بر تن داشت دعا و مصیبت می‌خواند بعضی می‌آمدند، نگاهی می‌کردند و رد می‌شدند، بعضی

گوشه‌ای می‌نشستند و آهسته وردی زیر زبان می‌گفتند و گاه و بیگاه اشکی می‌ریختند. اما همه انگار خجالت می‌کشیدند که به جمع بپیوندند. تو گوئی این یک جلسه خصوصی باشد.

سید کیهن‌سالی که آنطرف تر نشسته بود بالاخره محاسبات اخلاقی خود را تمام کرد و با خود گفت دعا که شخصی نمی‌شود. جلو آمد و جلوتر. اما وقتی چشمهای بسته و از اشک خیس حضار را دید در چندمتری ایستاد. کمی ایستاد بعد مسیرش را کج کرد و باز رفت در گوشه‌ای نشست. تا آخر دعا هم آنجا بود و زمزمه می‌کرد.

با خود گفتم این بچه‌های باصفا چرا اینقدر دور نشسته‌اند و دعا می‌خوانند چرا بی‌انصافی می‌کنند و کنار قبر بهشتی نمی‌آیند. آخر او هم دوست دارد که کنار آنها بنشینند و ههای

های گریه را سر دهد. آخر او که نمی‌تواند با آن بدن تکه تکه و خون‌آلود این مسافت را بیاید و به آنها ملحق شود.

شاید بچه‌های انجمن اسلامی بهشت‌زهرا نیز برای نزدیک شدن به مزار بهشتی همان احساسی را داشتند که مردم رهگذر نسبت به جمع ندبه‌خوان با هزار ایما و اشاره ابراز می‌کردند. شاید آنها هم شرم حضور داشتند.

لکن بهر حال کار آنها بی‌انصافی بود آخر اهل قبور دوست دارند که در این مجالس شرکت کنند. بنده این مطلب از احوالات یکی از خداپرستان دانستم. او اواخر عمرش در میان تمام وصیائی که باید می‌کرد تنها بر روی یک چیز اصرار نمود. او دوست داشت که در زیرزمین مسجد کوچکی در شهرستانی دور افتاده دفن شود. فرزندانش می‌گفتند آخر آنجا غریب و مهور است. می‌گفت، نه، آنجا نماز

می‌خوانند، آنجا روضه حضرت ابوالفضل (ع) را می‌خوانند. پس از مرگ در ماه محرم او را بخواب دیدند. لباس برآزنده‌ای پوشیده بود و در همان مسجد، در میان جمعیت، پای منبر، برای حضرت ابوالفضل (ع) داشت آرام آرام می‌گریست.

بگذریم. آقای میانسالی که کت خاکستری مداحی بر تن داشت. خواند و خواند و خواند تا به دو دست بریده ابوالفضل رسید. هنوز تعجب می‌کنم که آسمان ابری آنروز چطور آن مصیبت را شنید و متاثر نشد. آسمان آنروز بخل ورزید، وقتی یک قطره باران هم بر مزار شهید نریخت اما زائران بهشت زهرا نه.

وقتی مداح میانسال به دودست بریده ابوالفضل رسید، حضار نگاهی به سمت راست کردند، به بدن بی‌دست بهشتی. نبودند و ندیدید که در بهشت زهرا چه غوغائی شد.

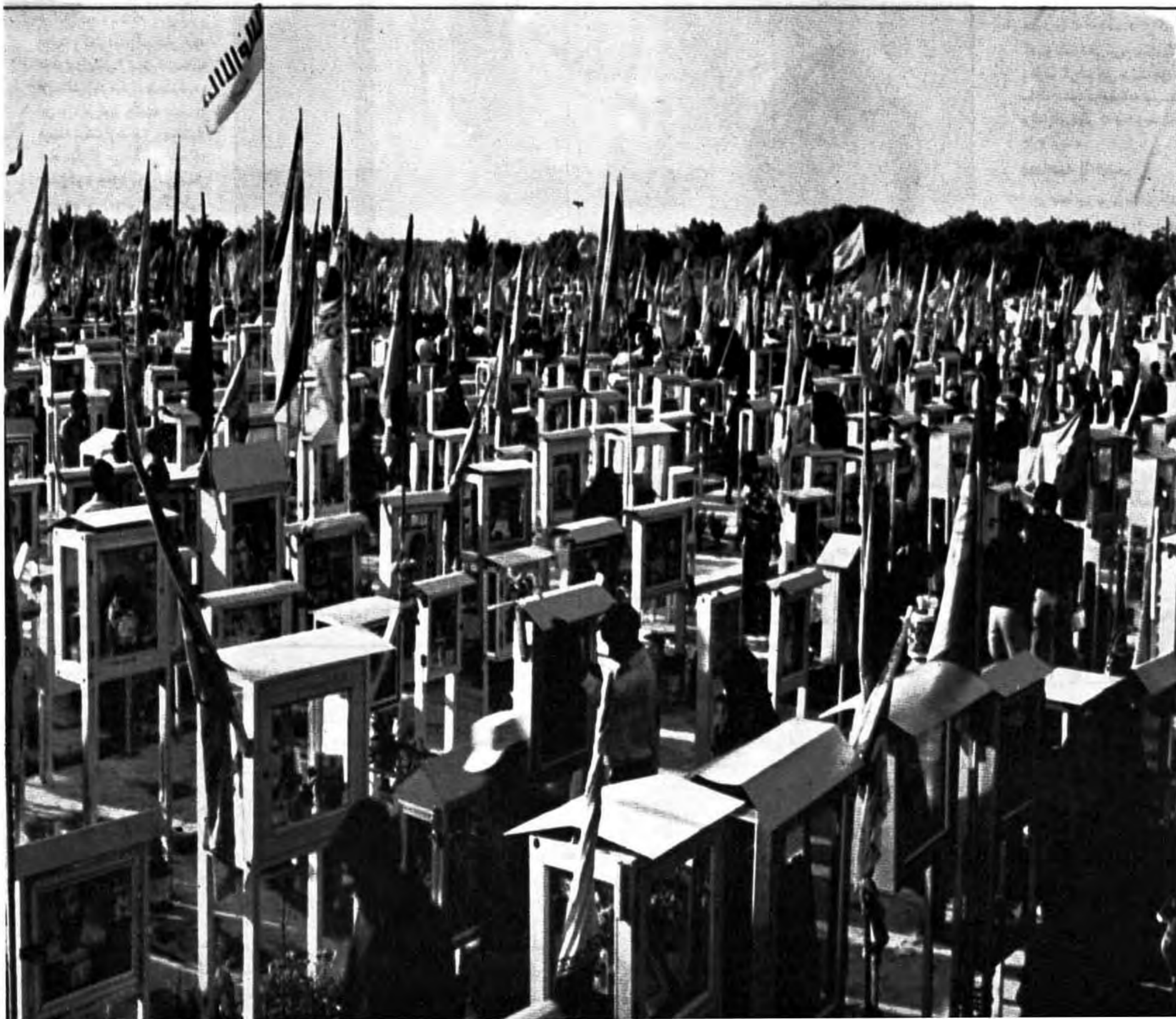
آقای میانسالی که کت خاکستری بر تن داشت، خواند و خواند و خواند تا دعا تمام شد بعد بالحنی جدی و درعین حال دوستانه گفت از این هفته تصمیم گرفتیم که صبح‌های جمعه باشه‌ها ندبه بخوانیم. هفته آینده همه دوستان و آشنایان را هم خبر کنید، شاید ثوابی ببرند و شاید ثوابی ببریم.

هفته بعد - معلوم نشد بخاطر کدام خطا - خدا به جمع ندبه‌خوانان بهشت زهرا راهمان نداد. باعث شرمندگی است اگر بگویم که خواب ماندیم. اما بالاخره هفته بعد رفتیم.

هفته بعد دیگر از آن بیست سی نفر و آن چند پتوی کهنه خبری نبود. بجای آنها انبوه جمعیت تمامی قطعه را پوشانده بود. سر هر مزاری اعضای خانواده‌ها جمع شده بودند مادر شهید یک گوشه قبر، پدر در گوشه‌ای دیگر و برادر... و خواهر... بیکه

خوردم و بعد سررازی بر انداختم. دنبی‌سال جامی گشتم. همه جا پر بود بجز دور قبر بهشتی مظلوم. گویا آنجا را برای خانواده او خالی کرده بودند لیکن بروی بزرگواری خود نیاوردم. نگاهی به دور و بر کردم. در لحظه‌ای که هیچ کس مرا نمی‌نگریست بایک حرکت سریع زیرانداز را انداختم و نشستم.

اواسط دعا بود مداح بر تجربه‌ای که جای آقای میانسال دوهفته پیش را گرفته بود از خاطره چندروز قبل خود صحبت می‌کرد. می‌گفت که با دو بیست سیصد مداح اهل بیت دیگر آمده بودیم بهشت‌زهرا که روحانی جلیل‌القدری ما را صدا زد. گفت آقا یک جوان شهید را آورده‌اند. او هیچکس را ندارد. بیائید زیر جنازه‌اش را بگیریم. می‌گفت منقلب شدیم، براه افتادیم و یاد عصر عاشورا و بی‌کسی و غربت حسین (ع) افتادیم. مداح پرتجربه گفت مادر





یکی از شهدای نامهای بمن داده است آنرا می خوانم. مادر شهید برای زیارت به مشهد رفته بود که نوگل پرپر شده اش را خواب دید. پسرش گفت مادر اینجا آمده ای چکار، بیایم بهشتیها صبح های جمعه آنجا ما دعای ندبه می خوانیم.

این داستان چند هفته بعد بازم تکرار شد. مادر شهید دیگری می گفت که یک هفته نتوانستم دعای ندبه بیایم شب پسرم را خواب دیدم. ناراحت بود. شکایت داشت. او گله می کرد که امروز تمام صبح را منتظر تو بودم که بیایی با هم دعای ندبه بخوانیم. چرا نیامدی؟

شما چرا نیامدید، ای مردم. بهشتی تمام صبح را منتظران بود تا همراه شما دعای ندبه بخواند. بهشتی آنجا دعا می خواند. اگر باور نمی کنید خود بیایید و ندبه های بهشتی را بشنوید.



بسم الله الرحمن الرحيم
ای گل، تودوش داغ صبوحی کشیده ای

ما آن شقایقیم که باداغ زادمایم
از آن روز که هابیل به جفای نابردار گشته شد، تابه امروز و تا هر روز که در آن باطل رامجال حضور باشد، صحنه های رویارویی هابیلیان و قابیلیان نیز خواهد بود. هابیل اگر چه بناحق به زخم قابیل مظلومانه جان سپرد و تنش به مکر برادر اسیر خاک شد، اما با هر قطره خون خویش دوباره رست و راست قامت و استوار، و در هیئتی دیگر ایستاد تا در مصافی دیگر، حق را در مقابل با باطل، به جلوه آورد. و بدینسان هابیل - این راست قامت همیشه تاریخ - هر روز راصحنه های ساخت که در آن، پیروزی حق بر باطل و استواری هابیلیان آشکاراست.

هابیلیان، زخم تازیانه ای یام بر پشت، ماندند و ماندند و گنبد پیرگردون را از صبر خویش به ستوه آوردند، هر روز که خورشید از خاوران دمید، بلندی قامت این رانجیدگان رادرنهانی زمین دید، و دید که چگونه قابیلیان، فساد جهان رادر شکست اینان طلب میکند، ولی هابیلیان برادر بر جای برادر، به رنج روزمره خویش میمان گشتند و آرام و صبور قرص آتشین خورشید را از شرق تا غرب آسمان کوچاندند تا شب راحجاب خستگی خویش سازند. و دیگر روز از سوز تازیانه ای دیگر به آبادانی جهان آمدند.

اینچنین سالها و سالها برخاستگان از خون هابیل، بر زمین خشک و سوخته باریدند و یک هستی خویش را وقف نمودند تا عصاره وجود انسان را بر پستی خاک غلبه دهند و خود سرفراز و استوار بر پهنای زمین و در جاودانه ای زمان ماندند. و اینچنین هابیل در جسم خویش افسرد ولی در جان هزاران هزار انسان جان گرفت و سرود سرخ و الهی انسانیت را بر زبان تاریخ جاری ساخت و تابیدت حضور خویش رادرنهانیها تضمین نمود.

هابیل این قامت استوار و برخاسته از خون خویش، از نخستین تجربه های بشریت تا نهایت لطافت تاریخ انسان، به جنگ باطل آمد، و هیچگاه نیز در این صحنه، رقیب او را سر پیروزی نیست چرا که جاودانگی هابیل، رمز پیروزی همیشگی اوست. هابیل در ظهور هر پیامبر الهی و با هر قیام هابیلیان، فتیحه دیگر بدست آورد، همراه بانوح (ع) عمری را در ساختن کشتی گذراند و بی اعتنا به هر سرزنش و زخم زبانی و ظیفه الهی خویش را بی پایان آورد و هنگام نزول بلا نیز همراه با قوم نوح (ع) به کشتی نجات آمد تا کشتی انسانیت را از غرقاب بپاراند و به ساحل نجات رهنمون ساخت.

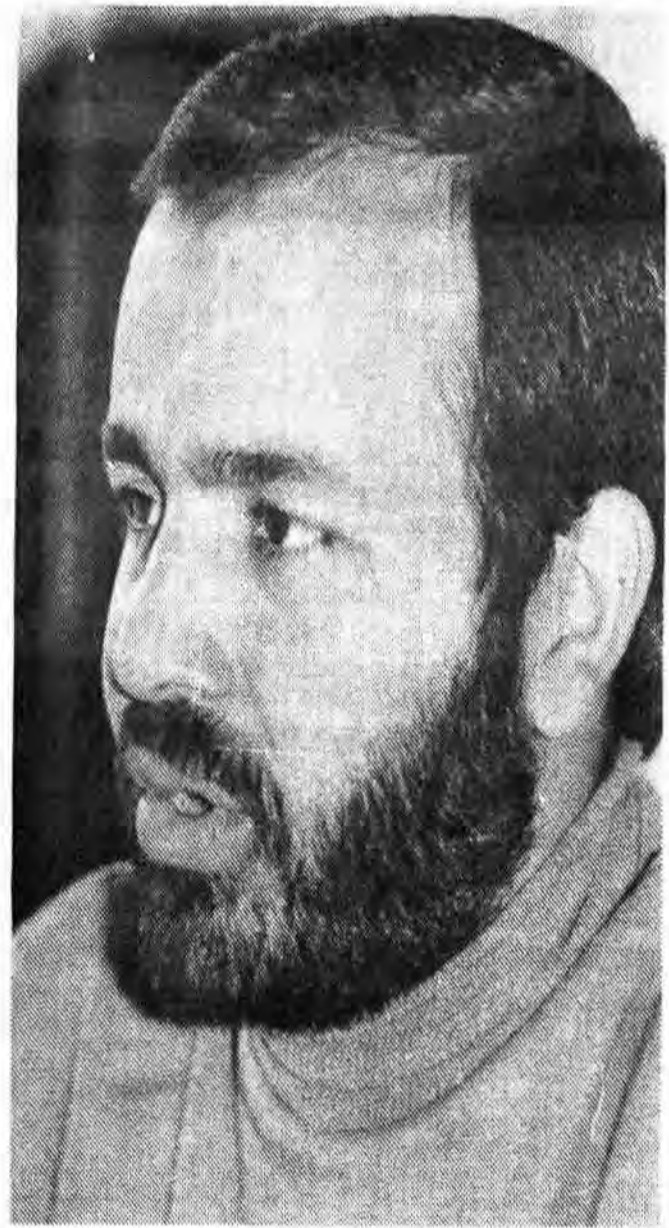
او بردوش ابراهیم (ع) به انکار بت خانه کافران آمد و استوار همچون عزم ابراهیم (ع) بت های جاهلیت را درهم شکست، و آنگاه همراه با او به زندان کینه زور گرفتار گشت و از آنجا به آتش افکنده شد و سرفراز و پیروز همچون ابراهیم (ع) از آزمایش بزرگ بیرون آمد.

هابیل یاریوسف در چاه نابرداران بود و در این حصار تاریک، استوار تاب آورد تابه بندگی فروخته شد و پس از آن بندی دیگر و آزمایشی دیگر، تا آنکه موعد وعده الهی سر رسید و استوارش در راه حق عزت و بزرگی او را فراهم آورد.

هابیل همدل یعقوب در صبر بر مصیبت یوسف بود و همچون او به غمخانه خویش پناه آورد و رنج دوری فرزندان در خلوت گریست تا هر دو چشم خویش را از دست نهاد و بر این صبر بزرگ بوی پیراهن یوسف را توان گرفت و مرهم چشم خسته اش ساخت.

است.

ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند



شهید کلانتری

● تا آن هنگام که گل خنده‌های شادی و امید را بر لب یکایک این مردم محروم و هم کیشم به یاری خدا نبینم، یک دم دست از تلاش و کوشش و جهاد دست بر نمی دارم

● وقتی کار به نیت خدا باشد هرگز احساس خستگی نمی کنم

● من به خاطر خدا کار می کنم

● من برای خدمت به ملت محروم و ستمدیده خاصه روستائیان زجر کشیده و مستضعف کشورم است که در صحنه‌ام.

● وصیتنامه شهید کلانتری:

● آرزو می کنم در بستر نیم‌میرم

● به بچه‌های من بگویند همه چیز را فدای راه خدا کنند

گیر بیا، خلاصه به نحو سالمی مطرح نشد. من فکر می‌کنم آنها نیکه این پیشنهاد را به من کردند به همین دلیل بود که دیدند در وزارتخانه ما تحولی ایجاد شده است البته من این را مدیون همکارانم می‌دانم و تشکر می‌کنم که با من تا این حد همکاری کردند که «این صورت معرفی شدیم، امیدوارم که این موفقیت را در همه جوانب بتوانیم ادامه بدهیم چون که راه یکی از حساسترین نیازهای این کشور است هم در زمینه صنعتی، کشاورزی و فرهنگی و غیره، اولین نیازی که از طرف همکاران ما مطرح می‌شود راه است، امیدوارم بتوانیم جوابگوی این نیاز باشیم»

وزارت کار در آنجا شهید می‌شوند و امیدواریم که بتوانیم کمکی به برادرهای ارتشی و سپاهی انجام بدهیم، به همین دلیل خیلی مسافرت به جنوب می‌کرد و توأم با این راه‌های جنگی رابطه مستقیم داشت در کارهای عمرانی به هیچ وجه کوتاهی نکرد. و هیچ موقع ایشان علاقه نداشتند که تبلیغ بکنند. می‌گفت برای خدا انجام میدهم ولی بعد از سخنرانی امام که واقعا ضد انقلاب‌ها می‌گفتند کاری انجام نشده است امام گفت تبلیغ کنید شما به مردم بگویید و ایشان بعد از فرمایشات امام بود که شروع کرد یک مقدار گزارشی از کارهای عمرانی را داد. ایشان این افتخار را داشتند که در جمهوری اسلامی بتوانند یک وزیر لایقی باشند و

است که ناراحت می‌شود گفتم نگو شهید بشوم، بگو اول مادرت شهید بشود و بعد تو شهید بشوی گفت: تو باید استقامت این را داشته باشی که من شهید بشوم.

خاطره خوبی که از او دارم این است که: تازه عروسی کرده بود، در زمانی که تهران در اوایل انقلاب شلوغ بود، او از صبح ساعت ۸ رفت پدرش خیلی ناراحت بود و دائما سیگار می‌کشید و من هم از ترسم حرف نمی‌زدم چون پدرش می‌گفت و می‌گفت تو تشویق می‌کنی بچه‌های مرا بروند و کشته بشوند بعد از چند ساعت دیدم که با سروروستی سیاه آمد با یک اسلحه که از سربازها گرفته بود.

یک پرتقال پوست کندهم و همان طور گذاشتم در دهانش دیدم بلند

وراهبیمانیها بود که مانیز بعنوان فردی از افراد جامعه در این تظاهرات شرکت میکردیم.

در آن موقع شغل شهید موسی کلانتری کار در یک شرکت ساختمانی بود سپس در سال ۵۸ به استخدام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و متوانست از این راه خدمتی هر چند کوچک به انقلاب بکند.

همسر شهید کلانتری همچنین اضافه کرد: در مردادماه همان سال (۵۸) وزارت راه و ترابری اعلام کرد که به یک مهندس راه و ساختمان برای ترمیم راه‌های خوزستان و اهواز احتیاج است و چون این مناطق دارای آب و هوای فسوق‌الساده گرمی بود کسی حاضر نبود که به آنجا برود و حاضر شد که به آنجا برود

شهید کلانتری: آرزو می کنم در بستر نیم‌میرم

شهید کلانتری: آرزو می‌کنم در بستر نیم‌میرم

شهید کلانتری یکی از فعالترین و پرکارترین کابینه شهید رجایی بود مقدار راهی را که او در عرض کمتر از دو سال در دورترین نقاط کشور ساخت بیش از راه‌هایی بود که در عرض ۵۰ سال دیکتاتوری طاغوت ساخته شده بود. او پس از پیروزی انقلاب و بنابر احساس وظیفه فوری و بدون هیچ چشم‌داشتی و در زمانی که کمتر کسی حاضر بود که در تابستان‌های تفتیه و سوزان خوزستان به این دیار آنها برای راهسازی برود، در تابستان سال ۵۸ با این استان گذاشت و با تلاش و کوشش چشمگیری توانست بیش از ۸ هزار کیلومتر راه روستایی احداث کند. او جسد انسان خستگی‌ناپذیری بود، در زمان وزارتش، در روز بیش از ۱۸ ساعت کار میکرد، او عاشق محرومین و ستمدیدگان بخصوص روستائیان بود و خدمت به آنها را عبادت میدانست او بارها در سخنرانی‌هایش گفته بود «من فقط برای خدمت به ملت زجر کشیده و مستضعف کشورم است که در صحنه‌ام، و تا آن هنگام که گل خنده‌های شادی و امید را بر لب یکایک این مردم محروم و هم کیشم، به یاری خدا نبینم، یک دم دست از تلاش و کوشش و جهاد دست بر نمی‌دارم» آری او در راه خدمت و رسیدگی به وضع محرومین و ستمدیدگان به جهاد پرداخته بود شهید کلانتری علت فمیلیتهای خستگی‌ناپذیر خود را چنین توضیح میداد: «هیچ وقت نمی‌توانستم در روز بیش از ۱۰-۱۲ ساعت کار کنم، معمولاً خسته می‌شدم یا بهر حال علاقه‌ای نداشتم، این را می‌خواهم عرض بکنم که وقتی کار به نیت خدا باشد هرگز احساس خستگی نمی‌کنم، بارها می‌شود که در روز ۱۷-۱۸ ساعت بطور متداوم آنها به مدت چندروز کار کنم، ولی خداوند به آدم هر روز بیشتر از روز پیش نیرو میدهد، با وجود همه دردها و ناراحتیها و نارسائیهای هم که هست غیر از آن نیت برای خدا، که آدم حس می‌کند برای خدا کار می‌کند، واقعا وقتی مردم را می‌بینم که اینقدر

با علاقه و پشتکار از ما و از انقلابشان حمایت می‌کنند یا آدم وقتی می‌رود در جبهه برادران سرباز و پاسدار را می‌بیند، نمتنها هیچ خسته نمی‌شود بلکه حس می‌کنم که خداوند لطفی به ما داشته که این اسکان را در جمهوری اسلامی بماند داده است که این راه برای ما پیش آمده است. امیدوارم که همیشه نیت خدایی باشد.»

هنگامیکه شهید موسی کلانتری بر اثر لیاقت و پشتکار خود طرح عظیم و کم‌نظیر احداث جاده از روی دریاچه ارومیه را ریخت از طرف شورای انقلاب برای احراز پست وزارت راه به تهران فراخوانده شد و با تأکیدی که شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی بر روی انتخاب افراد فعال و پرکار داشت سرانجام به این پست انتخاب شد. و حدود یکسال بعد بعلمت موفقیتها و لیاقتهایی که در امور اجرایی از خود نشان داد بعنوان یکی از کسانیدادهای اصلی نخست‌وزیری برگزیده شد. در این هنگام دستگاههای تسلیحاتی صهیونیستی که در آنموقع نیز با تمام نیروی خود سعی داشتند تا به هر صورت اذهان مردم را نسبت به تشکیل یک دولت مکتبی منقوش سازند علت این انتخاب را رابطه خانوادگی با شهید بهشتی اعلام کردند و گفتند که کلانتری داماد بهشتی است.

کلانتری بعدها در این مورد گفت: «متأسفانه در آن زمان وضع چنان بود که من اگر مطرح می‌کردم که چرا مخالفت یا مصافقتی می‌شود؟ شاید نه تنها کمکی به انقلاب نمی‌شد یک مقدار هم در اضافه کردن تشنج اثر داشت، این را هم عوض بکنم که پیشنهاداتی که به من شد، آنها نیکه به من پیشنهاد کردند، واقعا روی سوابقی بود که از کارهای من داشتند و من این موضوع را با تاکید عرض می‌کنم که من قبل از اینکه وزیر بشوم، هیچ کدام از آقایان اعضای شورای انقلاب را از نزدیک ندیده بودم ولی شاید در آن زمان شما هم یادتان باشد که این مسائل به دلیل تحریکات مختلف گفته شد به بعضی جهت

آری شهید کلانتری در اوج دروغها و افتراهایی که به او زده می‌شد سکوت می‌کرد و عقیده‌اش بر این بود که سخن او تنها به تشنج جامعه اضافه خواهد کرد

در مورد همین خصیصه شهید کلانتری برادرش چنین می‌گوید: «ایشان می‌گفتند که در آن اوایل که من به دفتر بنی‌صدر رفته بودم، رجوی هم آنجا بود و به من چنین گفت: این رجوی پسر خیلی خوبی است از او نباید استفاده کنیم حتی نظر بنی‌صدر این بود که از چریکهای فدایی و مجاهدین خلق در کابینه دولت جمهوری اسلامی استفاده نکند. این موضوع را برادرم علنا گفت: ایشان به من گفتند، که بنی‌صدر مرا دعوا کرد و فکر کرد که من کم سن هستم و می‌توانم مرا آلت دست قرار دهد، از من خواست که بنشینم و وزیر را با هم انتخاب کنیم. و گفت که رجوی هست نماینده چریکها هست، بعد برادرم به بنی‌صدر چنین گفته بود که شما با امثال منافقین مثل چریکها و رجویها چطوری می‌توانید کار کنید»

خدمات شهید کلانتری در طول جنگ تحمیلی چشمگیر بود و شب و روز در تلاش برای راهسازی در جبهه‌ها و کمک به رزمندگان در جبهه‌ها بود، در این مورد مهندس مصطفی کلانتری می‌گوید:

شهید کلانتری از زبان برادرش

«موسی آنچنان تزکیه شده بود که در این انقلاب که مثل یک فرشته‌ای در حال پرواز بود از جبهه به مشهد از غرب به شرق از شمال به جنوب ایران، هم به ناکت نظامی این جنگ اهمیت می‌داد، آنچه از دست ایشان از نظر کمک‌رسانی به جبهه برمی‌آمد انجام می‌داد و واقعا شب و روز در فکر این جنگ بود و حسرت می‌کشید از اینکه آن کارهایی که می‌خواست بکنند به آن دسترسی ندارد و با این وضع بالاخره سعی خودش را می‌کرد و در آن کانالی که با مرحوم دکتر جمران همکاری می‌کردند شب و روز می‌گفت که این کانال را ما داریم می‌سازیم و بولدورهای ما در طول شب و روز به کار مشغولند. برادرهای راننده

باصطلاح این کارهایی که بعد از انقلاب انجام داده بود همه واقعا رگودیدان کرده بود ایشان دانشما می‌گفتند توکل به خدا اگر ما بکنیم همه کارها آسان می‌شود و واقعا هر کاری که می‌کرد برایش آسان به نظر می‌رسید و تپا انداز ناپسی شرکت‌های راسازی که همه صاحبانشان فرار کرده بودند ایشان یک عده را دولتی کرده بود با کمک سایر برادران این شرکتها راه انداختند کارگاههایی که به حالت رگود در آمده بودند به راه انداختند در نتیجه باعث اشتغال بیچارگان مملکت شده بودند و هدفشان فقط این بود که از روستا شروع کنند.

«من بخاطر خدا کار می‌کنم» این شعار شهید کلانتری بود. او تمام هم و سعی خود را برای خدمت به محرومین جامعه در طریق اخلاص گذاشته بود و او علما نشان داد که با همه وجود در راه خدمت به انقلاب و خدمت به مردم مسلمان و مستضعف کشور خود بخصوص روستائیان به جهاد برخاسته است و تنها مقصدش در این خدمت نزدیکی با خدا و سرانجام شهادت است مادر شهید کلانتری می‌گوید:

من یک مادر شهید هستم اولاً خیلی افتخار

می‌کنم. ثانیاً این گروهها بداندند، من ۷ تا بچه دارم، اگر اینها راه او را ادامه ندهند، شیرم را حلال نمی‌کنم. خودم، تا آخرین دقیقه که از عمرم باقی مانده راهش را ادامه می‌دهم، تا حالا هم که دامم، موسی پسر خیلی نجیب، مهربان، مسلمان بود غیر از کار برای خدا کار دیگری نداشت و هر کاری که می‌کرد بخاطر خدا می‌کرد، می‌گفت.

اگر جنگ نبود و اگر خدا می‌گذاشت این ایران را بهشت می‌کردم. چون ملت ایران بدبخت هستند، این همه آمریکا خورده است و مایک راه نداریم، اگر ۲ سال از عمر من باقی بماند تمام ایران را آباد می‌کنم. متأسفانه و از طرفی خوشبختانه این راه خودش بود و خودش خواسته بود، چند روز پیش که من خانه نشسته بودم تلفن کرد، گفت مامان اگر من شهید بشوم تو گریه می‌کنی گفتمم اگر بگویم می‌کنم، می‌دانستم اخلاقش طوری

شد و رفت‌ای خدا، خودت شاهدهی، رفتم اتاق عقبی سجده کردم و گفتم خدایا، همین راهی خواستم که من هم سرباز امام زمان داشته باشم.

صبح دیدم آمد رفتم پیشانش رابوسیدم گفتمم حالا شدی سرباز اسلام، سرباز امام زمان هر روز یکدفعه تلفن می‌کرد و حالم رامی‌پرسید: عجیب علاقه‌ای به من داشت فوری جانمازش را باز می‌کردم اصلاً بخاطر ایمانش احترام قائل بودم. وقتی می‌آمد من می‌گفتمم ناهار می‌خور می‌گفت نه بگذار نماز را بخوانم می‌گفتمم که من هم همین راهی خواهم و این خواستش بود. خیلی دلش می‌خواست شهید بشود. دخترم در ترکیه بود به او گفتمم یک پاسپورت بگیر برای من چون بچهارم در آنجا تنها است، من بروم پیش او، گفت ای وای سامان، این انتظار را از تو نداشتم، این می‌شود پارتی بازی، امضا نکرد، و من هم برگفتمم گفتمم از تورا می‌هستم، گفت ناراحت شدی گفتمم نه بخدا ناراحت نشدم، خیلی هم خوشحال شدم، حالا که توانی پور هستی، واقعا افتخار می‌کنم.

براستی کلانتری چه کرده بود که سزوارش سوختن درخشم آتش کینه بود؟ مگر این نبود که او تمام وجودش را در خدمت به خلقی بکار بسته بود که ضد خلقها داعیه طرف‌داری از آنان را فریاد می‌زدند و همچنان در کارهای رفاهی و عمرانی دولت برای مستضعفان کارشکنی میکردند؟ مگر او نبود که مکتب و تخصص را به هم در آمیخته و به خدمت مستضعفان کشید و همچنان بدون هیچ چشم داشتی مشغول راهسازی بر آن روستایی بود که بود سالها در رنج و بدبختی بسر می‌برد آری او برای خدا کار میکرد و بسبب معتقد بود که بقول امامش و کاری که برای خداست پیش خدا محفوظ است.

مصاحبه با همسر شهید کلانتری

همسر شهید کلانتری در گفتگویی با ما می‌گوید:

بنام خداوند شهیدان، من همسر شهید موسی کلانتری هستم در سال ۵۷ باهم ازدواج کردم یعنی درست در لحظات شروع تظاهرات

زیرانیتش خدایی بود حدوداً سه ماه در آنجا بودم شاهد بودم که باچه عشق و علاقه‌ای با دل و جان کار میکرد هر چند کار او از لحاظ جسمی مشقت بار بود اما دارای روحیاتی بسیار عالی بود و هیچ موقع از کارش تعریف نمی‌کرد.

بعد از گذشت ایام گرم‌هانگامیکه زمستان فرارسید او گفت چون به من احتیاجی نیست به ارومیه می‌روم در ارومیه راهی راساخت که خیلی مورد توجه قرار گرفت و شاید این دومین پاسپورتی راهی باشد که در جهان وجود دارد، و وقتی او را فرد لایقی دیدند بستوان یکی از کاندیداهای شورای انقلاب معرفی کردند، تازه از ارومیه برگشته بود که با این پیشنهاد مواجه شد و آن را قبول و در تهران ماند، در این زمان او را کمتر میدیدم زیرا صبح تائب کار میکرد و در مواقعی که به سرکار میرفت بچه‌ها خواب و در هنگام شب نیز که برمی‌گشت آنها نیز خواب بودند. کارشبهانه روزی روز بروز برایمان تقوا و اخلاق اسلامی او می‌افزود و روز بروز نسبت به این انقلاب مومن‌تر میشد و عقیده‌اش راجع به آن راسختر میگشت.

از خصوصیات اخلاقی او اعتقاد و توکلش به خداوند بود و هرگاه کاری میکرد و یا اینکه میخواست کاری را انجام بدهد همیشه رعایت خداوند را در نظر میگرفت و میگفت اگر انسان در راه خدا قدم بردارد و به او توکل کند حتماً در کارش پیشرفت خواهد کرد و اگر نکند باز هم مصلحت خدا است.

از خصوصیات اخلاقی دیگرش این بود که علاقه وافری به بچه‌ها داشت و با اینکه خسته بود در نگهداری بچه‌ها و همچنین بزرگار، خانه نیز به من کمک‌های زیادی میکرد سعادت او نیز یکی دیگر از خصوصیات اخلاقی ایشان بود بطوری که بعد از شهادتش افراد می‌آمدند و میگفتند نوزمینهای مادی و پولی و غیره به طور پنهانی به افراد مستضعف کمک میکرد، در کنار این کار قناعت را نیز رعایت مینمود و پیوسته به من میگفت اسراف نکن. پس از شهادتش بود که من فهمیدم که او قناعت و سخاوت را در کنار یکدیگر داشت و همیشه در آرزوی شهادت بود و



میگفت: حتماً من دارای یک عیب و یا ناخالصی هستم که شهید نمیشوم و وقتی من خبر شهادت او را شنیدم احساس کردم که چقدر به خدا نزدیک شدم و همیشه در صحبتهاش میگفت: که این انقلاب به خون احتیاج دارد و اگر میخواهیم به خدا نزدیک شویم باید بهای آن را نیز بسپرداریم و از نزدیکی و عزیزانمان چشم پوشیم.

زمانی که امام صحبت میکردند او محو امام میشد و میگفت: انشاءالله خدا امام را نگه دارد و عمر من و بچهها همگی فدای امام، تأثیر شهادت او در جامعه خیلی زیاد بود زیرا اطرافیان و آشنایان و بطور کلی افرادی که ایمان کافی نداشتند و به چهره‌های انقلابی تهمت ناروا میزدند با شهادت او آنها نیز به این انقلاب ایمان آوردند.

من دارای یک پسر و یک دختر هستم که دوست دارم خدا شهادت را نصیب پسرم بکند و دخترم فاطمه نیز

بانویی شود که بتواند در راه اسلام و مسلمین خدمت کند شاید از این راه من بتوانم افتخار مادر شهید بودن را نیز داشته باشم.

مادر شهید کلانتری نیز که بیشتر از همه داغدار است باز مرا دلداری میدهد و پدرشان نیز همینطور است.

پیام من به عنوان همسر یک شهید به ملت عزیز این است که تا جایی که میتوانم از لحاظ مادی و معنوی به این انقلاب کمک کنند تا به نتیجه نهایی خود برسند.

همچنین پیامم به رزمندگان در جبهه این است که اگر آنها می‌جنگند ما هم در پشت جبهه خدمت میکنیم و اجر آنها نیز با خداوند است.

نامه شهید کلانتری به حضور آیت الله منتظری

شهید کلانتری پس از آغاز جنگ تحمیلی و بدنبال مشکلات و نارسائیهایی که این جنگ در پی خود داشت ناصحاً به آیت الله العظمی منتظری نوشته و با اشاره به رفتار و آدابی که بر اثر سالها تبلیغ و تحمیل فرهنگ فاسد غربی بر ملت ما تحمیل شده است به تشریح چگونگی جامعه مصرفی و مشکلات و بودجه‌های کلانی که این امر برای دولت در پی دارد می‌پردازد و با مقایسه اینکه در سال ۵۹ حدود یک میلیارد تومان تنها صرف تخلیه زباله تهران شده است که این رقم هزینه با کل اعتبار جذب شده در همین سال برای راههای روستایی برابر بوده است به تفصیل در مورد اثرات و عوامل مصرف زندگی در جامعه کنونی می‌پردازد و از آیت الله العظمی منتظری تقاضا میکند، از آنجائیکه طرح این گونه مسائل توسط ایشان در بهبود وضع کشور تاثیر بسیاری خواهد داشت، این مسائل را هر طور که صلاح می‌دانند در خلیه‌های نماز جمعه یا در مساجد و غیره مطرح کنند.

متن نامه‌ای که ایشان به آیت الله العظمی منتظری می‌نویسند به این شرح است.

حضرت آیت الله منتظری
بِسْمِ اللَّهِ وَالرَّحْمَةِ الرَّحِيمِ
جناب عالی مطالبی را که دقیقاً طرح آن توسط جنابعالی و سایر آقایان محترم در بهبود وضع کشور تاثیر بسیاری خواهد داشت بعرض میرساند تا بهر نحوی که صلاح میدانید ولو تکراری هم باشد مطرح فرمائید.

۱- با وجود تلاش شبانه‌روزی مسئولین و نهادها و افراد متعهد که میزان تخلیه را با وجود پست‌شدن چند بندر به پیش از وقوع جنگ تحمیلی رسانده‌اند در حال حاضر حدود ۸۰ فروند

کشتی در بنادر جنوب منتظر پهلوگیری هستند.
۲- روزانه حدود دویست میلیون دلار بابت جریمه انتظار نوبت به این کشتیها پرداخت میشود.
۳- در سایر ورودیها مانند جلفا و بازرگان نیز وضع مشابهی در مورد واگنها و تریلیها وجود دارد.
۴- تعداد کامیونهاییکه برای حمل کالاهای وارداتی به مراکز مصرفی

تومان فقط صرف تخلیه زباله تهران شده است جهت مقایسه متذکر میشود که کل اعتبار جذب شده در همین سال برای راههای روستایی نیز حدود یک میلیارد تومان بوده است.
۷- حدود یک سوم زباله تخلیه شده بخصوص در نواحی شمال تهران و نواحی مشابه در دیگر شهرستانها مواد غذایی نیمه

اکثراً در حال از بین رفتن هستند.
۱۰- در موارد زیادی حتی در داخل کشور به دلیل ازدیاد ناگهانی واردات کالاهای زیادی از بین رفته است.
۱۱- مقدار ارز که بابت واردات مصرفی پرداخت میشود سیصد میلیارد دلار میباشد و حدود ۴۰ درصد کسل واردات کشور است.
۱۲- بیشترین رقم واردات مربوط به اجناسی از قبیل گندم، برنج، گوشت، دانه برای مرغ و امثال اینهاست که سابق بر این بطور کامل در داخل تولید میشد و بعضی از این اقلام جزو صادرات بود.

در گذشته مردم مسلمان ایران اگر یک تکه نان روی زمین می‌دیدند آنرا برداشته و پس از بوسیدن یا سی‌خورندند یا در گوشه‌ای می‌گذاشتند.
۲- لوازم بسیار و بدرندخوری در طاقچه‌ها یا دیوارها یا حتی سقف منازل وجود دارد (مانند لوستر، اشیاء عتیقه، تابلوها، ظروف بی‌مصرف و سایر تجملات) که بعنوان مثال بجای یک لوستر میتوان دهها دست استکسان و سایر لوازم ضروری تولید کرد.
۳- رسوم بسیار بدی در مورد هدیه دادن مد شده است مانند سید گل لوازم بی‌مصرف مانند لوستر و غیره که در بسیاری موارد مستقیماً از خارج وارد میشود و چشم و هم چشمی را تشدید میکند. در حالیکه قبلاً هدیه‌هایی مانند پول نقد، کله قند و سایر لوازم قابل مصرف و مورد نیاز دیگری که بحد صاحبخانه هم می‌خورد رسم بود که هم کمک مالی بود و هم تحملات را اضافه نمیکرد این مورد بخصوص، فوق‌العاده باید تبلیغ شود.

مردم چندین دست لباس دارند و وصله کردن لباس تقریباً در تمام شهرها و حتی بعضی روستاها فراموش شده است.
۷- در گذشته هرگز مزرعهای را برای تخم هندوانه یا تخم کدو اختصاص نداشت در حالیکه در حال حاضر زمینهای زیادی برای کشت کدو و هندوانه بکار میرود که فقط از تخم آنها استفاده میشود.
۸- حتی در شهرها مردم تخم‌مرغ و کاحدودی مرغ و گوسفند خود را خودشان تهیه میکردند. مثلاً حتی پوست هندوانه هم نمیتوانست در سطل زباله جای گیرد و به مصرف دام میرسید، یا خورده نان و اضافه غذا را به مرغ میدادند که فعلاً قسمت اصلی زباله را تشکیل میدهند.

۹- افراد اکثراً در مشاغل تولیدی مشغول نبودند در صورتیکه الان مشاغل کاذبی مانند، ماشین‌پاییدن، انواع دالیاها، نوار فروشی، انواع دست فروشی و دوره گردی، آرایشگری، دکور سازی، گروهک سازی، مدسازی و بسیاری مشاغل دیگر که متأسفانه درآمد آنها از کارگری و کشاورزی بیشتر است فراوان میباشد. قابل توجه است که همین مشاغل کاذب تسهیران شش میلیونی و انواع فسادهای دیگر را بوجود آورده است.

۱۰- رسم بر این بود که غذا را آنقدر میکشیدند که تماماً خورده شود و یا تمام نان را میخوردند نه آنکه وسط آنرا بخوردند و دور آنرا دور بریزند.
۱۱- در مهمانیهای فعلی گاهی بیش از ده نوع غذا تهیه میشود و البته با توجه باینکه در این مهمانیها اغلب

۱۳- رقم عمده دیگر واردات را موادی که در تهیه لوازم مصرفی دیگر مانند لوازم بی‌مصرف منزل و غیره بکار میرود تشکیل میدهد.
۱۴- بدلیل وارد کردن مواد غذایی و مصرفی عموماً وارد نمودن کالاها و ماشین آلات مورد نیاز کشاورزی و صنایع و غیره غیر ممکن و یا با اشکالات فراوانی روبرو میباشد.
۱۵- توزیع این واردات و مسائل دیگر مربوط به آن آنقدر مسائل متعددی دارد که بزاحتی قابل ذکر نیست.

اما مواردی از علل این امر که بر اثر سالها تبلیغ و تحمیل فرهنگ فاسد غربی و از بین بردن رسوم و اخلاق اسلامی ملت ایران بوجود آمده است عبارتند از:
۱- مصرف بی‌رویه در مواد غذایی و حتی دور ریختن آن که

۲- خرید بی‌رویه لباس و لوازم دیگر بطوریکه تقریباً اغلب

۳- مصرف بی‌رویه در مواد غذایی و حتی دور ریختن آن که

با کمی دقت در کیسه‌های زباله عمق فاجعه بخوبی دیده میشود (البته از بین بردن مواد غذایی و سایر لوازم توسط ضدانقلاب نیز مزید بر علت است) در صورتیکه

مصرف نشده میباشد.
۸- تقریباً بیشترین نیروی چند وزارتخانه و بسیاری افسراد در نهادهای متعهد دیگر صرف حل مشکلات واردات میشود.
۹- کالاهای زیادی به دلیل نبودن جا در بنادر و ورودیهای کشور در ۶- در سال ۵۹ حدود یک میلیارد

برادر شهید کلانتری:
● **موسی آنچنان تزکیه شده بود که در این انقلاب مثل یک فرشته در حال پرواز بود.**
● **شهید کلانتری یکی از فعالترین و پرکارترین وزرای کابینه شهید رجائی بود.**
● **مقدار راهی را که کلانتری در عرض کمتر از دو سال در دورترین نقاط کشور ساخت بیش از راههایی بود که در عرض ۵۰ سال دیکتاتوری طاغوت ساخته شد.**
● **شهید کلانتری در تابستان سال ۵۸ با تلاش و کوشش پی‌گیر توانست بیش از ۸ هزار کیلومتر راه روستائی احداث کند.**
● **بلعت موفقیتها و لیاقتهایی که شهید کلانتری در امور اجرائی از خود نشان داد بعنوان یکی از کساندیداهای اصلی نخستوزیری برگزیده شد.**

کشور بکار میرود دهها برابر بیش از کامیونهای است که مثلاً در راهسازی بکار میرود.
۵- پرسنل و افرادی که در رابطه با این مسئله مشغول کار هستند به مراتب بیشتر از رشته‌های عمرانی و کارهای زیربنائی است.
۶- در سال ۵۹ حدود یک میلیارد

مصرف نشده میباشد.
۸- تقریباً بیشترین نیروی چند وزارتخانه و بسیاری افسراد در نهادهای متعهد دیگر صرف حل مشکلات واردات میشود.
۹- کالاهای زیادی به دلیل نبودن جا در بنادر و ورودیهای کشور در ۶- در سال ۵۹ حدود یک میلیارد

شهید کلاتری:

آرزوی منم در بستر نمیرم

بقیماز صفحه ۱۱

شربت کنندگان زخم معده و زخم روده دارند معمولاً تمام عسدها دور ریخته میشود (چقدر انسانها که از گرسنگی تلف میشوند) ۱۲- جنابالی و سایر برادران و خواهران بهتر از ما میدانید که وضع فعلی نتیجه تغییر فرهنگ در جهت تخریب اصول اخلاق اسلامی و فضائل انسانی و از دیاد مصرف و ایجاد فساد از چندین سال قبل میباشد. و اگر انشاءالله بشود مردم را کاملاً متوجه این خیانت بزرگ کرد و خصائص خوب گذشته را بمردم بازگرداند بیست و نازاحتی‌ها و کسمبودها و نارضایتی‌ها و تبعیض‌ها از بین رفته و مسئولین فرصت اینترا خواهند یافت که کارهای اساسی در جهت تحقق اهداف جمهوری اسلامی را بانجام برسانند مطلبی که ضد انقلاب هم آنرا دریافته و با تمام توان در مقابل آن ایستاده است. در خاتمه از اینکه مسائل بصورت مستغرق مطرح شد عذر خواهی می‌نمایم.



باید هدفمان الله باشد

آمدی و من فکر میکنم همه کم توهستی و با این که من او را از دست دادم بحمدالله روحیام بقدری قوی است که می‌گویم کاشکی ۱۰ تا جواد داشتم و همه را قربان اسلام و امام میکردم و بعدها از من اجازه گرفت هر هفته سه شنبه جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه و سخنرانی در منزل داشت و این برنامه‌ها ادامه داشت تا وقتی که حزب درست شد و همیشه در کلاسهای شهید مفتوح و دکتربهشتی هر دو برادر شرکت میکردند و بعد از دیلم گرفتن وارد دانشگاه شد و همان سال اول هم قبول شد و بعد لیسانس گرفت البته در ضمن کاردرسی به فعالیتهای مذهبی و اسلامی خود نیز ادامه میداد و بعد از آن کارهای خوبی برایش درست شده نسرفت و می‌گفت من باید بروم در مناطق دور افتاده آدم بسازم و من درس نخواندم برای اینکه ریاست بکنم و بعد رفت در دهات دماوند و آنجا مشغول درس دادن شد و دو سال آنجا بود که انقلاب شد و امام آمد برنامه‌هایش را رها کرد و آمد خدمت به امام بکنند و مرتب دو تا برادر فعالیت میکردند و بعد اعم فعالیتش در حزب بود و دکتربهشتی همیشه به او می‌گفت کار اصلی تو در حزب است.

س: بعد از انقلاب وقت چه کارهایی بر میکرد؟
حبیب از سربازی که آمد و در دانشگاه که قبول شد در همین سال اول بود که امام آمدند و مادیدیم حبیب بیشتر وقتها در مدرسه رفاه است و بیشتر کارهای تبلیغاتی انجام میداد و من وقتی به او می‌گفتم که مگر درس نداری و رفتی دانشگاه هم میگفت در دانشگاه‌ها ما کلاس و کار ما فقط برای اسلام است و ما کاری نمیشوایم بکنیم

برای این باشد که تظاهر باشد ما الان که امام آمدند باید هدفمان را بگذاریم برای برنامه‌های امام و بیشتر شبها آنجا بود و بعد که امام به قم رفتند و ایشان به دفتر حزب رفت و در کلاسهای شهید مفتوح و دکتربهشتی شرکت می‌کرد و دانشگاه هم میرفت و وقتی که دانشگاه تعطیل شد اعم فعالیتهاش در حزب بود و جنگ هم که شروع شد مرتب در جبهه بود و بعد در دفتر آقایی

رفسنجانی کاری کردند و یکی دو ماه آنجا بودند و بعد آمد بمن گفت مادر من باید بروم و فرمانداری چند شهر را معرفی کردند و من ابرانشهر را چون هیچکس نمیرود من قبول کردم و من گفتم تو مریضی هوا آنجا گرم است گفت عیب ندارد و برای اسلام است و هفت ماه در ابرانشهر بود که کارهای آنجا را بخوبی سرسامان داد و بعد از هفت ماه که آمد به تهران من به او گفتم چرا اینقدر دیر آمدی گفت چون من دیدم نزدیک ماه رمضان است و آدمم سری به شما بزنم و جلالت بطلم و

سه شب از آمدنش گذشت قبل از شب انفجار آقایی خاسنه‌ای را ترور کرده بودند که من خیلی ناراحت شده بودم حالم بد شد بعد به او گفتم من همه اینها را مطابق شما دوست دارم و توی سروصورت خودم زدم و حبیب گفت اینقدر تو اینها را دوست داری که خیلی خوشحال شد و صبح فردا که رفت از منزل بیرون ساعت ۹ شب دیدیم تلفن زدند که حزب جمهوری منفجر شده البته من هیچ

فکر نمی‌کردم حبیب آنجا باشد ولی جواد چون همیشه در حزب بود

اینبار پای صحبت مادر ۲ شهید می‌نشینیم. مادری که دو جوان خود و به قول خودش تمام «کس»اش را در یک شب و در انفجار کربلای دقتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی تقدیم اسلام کرد. مادری که از همان سالهای که دو پسرش در جلسات تفسیر هفتگی منزل شهید مظلوم بهشتی شرکت میکردند و فعالیت چشمگیری در مسجد جاوید و در پی تعطیل شدن آن در مسجد قبا داشتند انتظار شهادت آن دو را میکشید. حبیب و جواد مالکی دو شهید شاهد دوبرادر که عمر کوتاهشان را تماماً در طریق اخلاص گذاشته و به خدمت اسلام کشیدند. دو برادری که از فعالیت در مسجد قبا تا کمک به زلزله زدگان طبرس و فعالیت در حزب جمهوری و رفتن به استانهای محروم کشور آنی از تلاش و کوشش باز نماندند.

پای صحبت مادر شهیدان حبیب و جواد مالکی
با درود و سلام به رهبرمان حضرت امام خمینی من مادر سه شهید هستم البته دو شهید پسرانم هستند و یک شهید دامادم (جواد مالکی و حبیب مالکی و قاسم درویش)

س- از کودکی، وضع زندگی خصوصیات اخلاقی و کوششهای این دو برادر بر ایمن بگوئید؟
در زندگی برنامه خسانوادی بقدری ما از حبیب که فرزند من بود رضایت داشتم کوچکترین ناراحتی و برنامه‌ای که خانواده‌اش را ناراحت کند نداشت جز اینکه دلش می‌خواست مهربانی و خدمت کند و کاری بکند که چه برای خانواده‌اش و چه اطرافیان ناراحتی نیابد و وقتی که وارد می‌شد فقط به فقط کاری که داشت برنامه درسی مدرسه (اول دبستان و بعد دبیرستان) بود و در خانه به مطالعات کتابهای اسلامی و نهج البلاغه می‌پرداخت و از همان ۱۲ سالگی به کارهایی که به درد انقلاب و اسلام می‌خورد می‌رسید و بگوروز که من به او می‌گفتم تو اینقدر بالا مهوری و کتاب می‌خوانی چکار میکنی می‌گفت اسلام الان خیلی به ما احتیاج دارد و ما هر جوری که بتوانیم باید هدفمان و کارمان را برای اسلام و الله انجام دهیم و بعد از دبیرستان که می‌خواست به سربازی بروم می‌گفت من باید به سربازی بروم و سرباز امام زمان باشم و کار به

حالا ندارم که سربازی طاقت هست ولی ما باید سرباز اسلام باشیم و رفت به سربازی می‌دانستند او فعالیت میکند چقدر او را در سربازی اذیت کردند و از مطالعه و کارهای اسلامی او جلوگیری می‌کردند و او را مرتب بازداشت میکردند و بعد از سربازی بخاطر آزار و اذیت که به او کرده بودند زخم معده گرفته بود و همیشه مریض بود جواد هم از ۱۲ سالگی به بعد وقتی وارد دبیرستان شد و تمام برنامه‌هایشان اسلام بود و جواد از اول زندگی در جلسات پدرش شرکت میکرد و وقتی ۱۶ ساله شده بود وقتی با پدرش به هیئت میرفت می‌گفت این هیئتها فایده ندارد که هفت قرآن بخوانند و صحبت بکنند

و برای همین منظور به این طور هیئتها اعتراض داشت و خدا شاهد است که من بعد از شهادت جواد و وقتی فکر میکنم می‌گویم تمام کم

را از دست دادم یعنی بقدری در منزل همفکر همه ما بود و هر نامه‌ای داشتم باید جواد اشکال مارا حل کند بازبان و برنامه و فکر و من به او می‌گفتم جواد من فکر نمیکنم پدر و مادرم را از دست دادم وقتی که تو

بسم الله الرحمن الرحيم
و صلیا علیه
انا لله و انا لله راجعون

آرزو میکنم که در بستر نمیرم. هر چه شرع انور مقرر داشته عمل کنم خود را فدای راه خدا کنم. تا جائیکه بخاطر راهم بکسی به عمار نیستم بجز پیرو مادرم که انوار الله مرا فراهم نموده که تا آنجا که توانم به راه خدا بروم. خداوند همیشه رحمت فرزندانی که در حق او راستی و طول عمر بر او است ملاحظه فرمایید.

والسلام - موسی کلاتری

بسم الله الرحمن الرحيم
وصیتنامه

انا لله و انا لله راجعون
آرزو میکنم که در بستر نمیرم. هر چه شرع انور مقرر داشته عمل شود به بچه‌های من بگوئید همه چیز خود را فدای راه خدا کنید. تا جائیکه بخاطر دارم به کسی بدهکار نیستم بجز پدر و مادرم که انشاءالله مرا خواهند بخشید آنها تکیه مرا میشناسند بدانند این انقلاب مال خداست و خود را فدای آن کنند. خداوند همیشه رحمت خود را از این ملت دریغ نفرماید و طول عمر به امام امت عطا فرماید.

والسلام- موسی کلاتری

شهید مطهری: قندی امید من است



همسر شهید قندی:

● در این ۸ سال بعنوان بهترین معلم و راهنما در زندگیمان بود ● از خصوصیات که در ایشان خیلی بارز بود، مسئله کم حرف بودن و مهربان بودن ایشان بود ● حتی در وزارتخانه که می رفتند و از صبح تا شب کار میکردند باز کلاس فقه را ترک نکردند.

بقیاض صفحه ۶

تهران و شهرهای بزرگ و اختصاص ملزومات و اعتبارات مربوطه به نقاط کوچک و دور افتاده. ۴- عدم وصول تقاضا و پیش قسط و دیده از متقاضیان تلفن و ایجاد هماهنگی. ۵- کنترل امکانات و گذاری تلفن در نقاط کشور و قبول تقاضای اشتراک در حد امکانات. ۶- تقویت اخلاق و رفتار مذهبی کارکنان. ۷- برای ارتباط مستخبراتی بروستاهای مملکت بطوریکه در سال جاری تعداد ۵۵۵ روستا در برنامه شرکت مخابرات منظور شده است. ۸- تقویت و دادن امکانات مادی و معنوی برای کارخانجات و تولید کنندگان داخلی و وسائل مخابراتی در جهت خود کفائی و بی نیاز نمودن مملکت نسبت به خرید و وسائل و تاکنون در این مورد پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای حاصل و نتایج آن طی یکی دو سال آتی منعکس میگردد. ۹- توسعه و تقویت مرکز تحقیقات مخابرات ایران اعم از تعداد کارکنان فنی و متخصص و تامین بودجه سه برابر سال قبل در مسیر خود کفائی کشور جهت ساخت و وسائل مخابراتی بطوریکه از ورود دستگاه‌های مخابراتی در آینده بی نیاز شویم. ۱۰- تلاش مداوم در مشغول بکار بودن کارخانجات مخابراتی و نیویون الکتریک شیراز و همچنین شرکت ملی شده اف- آی- سی که همگی از مؤسسات وابسته به وزارت پست و تلگراف و تلفن میباشد.

۶- تجدید نظر در سازمان و تشکیلات وزارت اعم از مرکز استانها در جهت انطباق با نیازهای کشور از طریق ترکیب پستیهای سازمانی مشابه و حذف پستیهای زائد در اجرای مفاد ۹ ماده قانونی نحوه باز نشسته کردن بازار خرید خدمت کارکنان مازاد بر احتیاج دولت مصوب ۵۹/۴/۲۴ شورای عالی انقلاب اسلامی ایران. ضمناً در طول خدمت آن شهید ساختمانهای موجود هر کدام دارای یک نماز خانه گردید و در حوزة وزارت مسجد السهدی ساخته شد و شرکت تعاونی مصرف کارکنان که از چند سال قبل منحل گردیده بود مجدداً در محل مناسب بوجود آمد و در باره ارشاد کارکنان در آنسر دستورات آن شهید کلاسهای ایدئولوژی و اصول عقاید تشکیل و همچنان در سطوح مختلف وجود دارد. ب- در جهت مخابرات کشور: ۱- تجدید نظر در سازمان شرکت مخابرات ایران بر اساس سیاست عدم تمرکز و واگذاری اختیارات و مسئولیت‌های اجرایی به استانها و ایجاد زمینه سازمانی برای تشکیل شرکت‌های مخابرات منطقه در آتی. ۲- کاهش تمرکز پرسنل در واحدهای مرکزی شرکت و ترغیب آنان برای اشتغال در استانها و ممانعت از انتقال پرسنل از استانها به مرکز. ۳- کاهش برنامة توسط تلفن

شهید عباسپور متخصصی مکتبی

بقیه از صفحه ۷

فوق‌العاده در خانواده داشتند، و بین بچه‌ها بین خودمان و پدر، مادرشان واقف آن صمیمیت و محبت بیش از حدی بود که ایشان داشتند. میدانید که شهدای ما از یک نمونه و الگویی برخوردار بودند که آن هم قرآن مجید کتابشان بود و نمونه مشخص دیگری هم حضرت محمد (ص) بودند که میشد گفت از این لحاظها درسی که میگرفتند چه در خانواده و چه در اجتماع اینها از آن استفاده میکردند واقفاً میتوانیم بگوئیم آنها الگو بودند برای شهدای ما. س: شما از شهادت همسرتان چگونه مطلع شدید؟ ج: چون ایشان معمولاً دیروقت به خانه می‌آمدند تا ساعت ۱۱،۱۰ برایم خیلی عادی بود ولی تلفتهایی که در این رابطه میشد نشان میداد که واقفاً خبری هست و یا اتفاقی افتاده، این بود که من حدود ساعت ۱۱،۱۰ شب بود که مطلع شدم و فهمیدم که چه لاجمعی در حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاده. س: بعد از شهادت همسرتان چه احساسی دارید؟ و چه باری از لحاظ مسئولیتهای فردی و اجتماعی بر دوش دارید؟ ج: کلاً وقتی که انسان هدفش این باشد که خدمت به جامعه اسلامی و جامعه خودش بکند این است که دیگر یک مقدار این واژه‌های شهادت و شهید یا کلاً هدف والای خدمت به اسلام و در راه خدا بودن این واژه‌ها تقریباً برایش مشخص است و نتیجه اینها را نیز میداند، همانطور که میدانید خود اینها تقریباً چنین احساسی داشتند یعنی معمولاً وقتی میرفتند سر کاری و یک مسئولیت سنگینی را در آن موقع قبول کرده بودند. چون میدانید بعد از دولت آقای بازرگان وقتی ایشان رفتند و در شورای انقلاب بود که به وزارت تعیین شدند و بعد هم در دولت آقای رجسائی، وقتی ایشان مسئولیت را بعد گرفتند واقفاً اینجور که تعریف میکردند و همکارهای ایشان میگویند خیلی وضع وزارت نیرو به هم پاشیده بود، همه کسانی که در آن زمان (در زمان طاغوت) سرکار بودند، مدیران عامل، آن شرکت‌های پیمانکاری، همه سرچایشان بودند بدون اینکه کوچکترین تغییری کرده باشد حتی در دولت آقای بازرگان هم هیچ تغییری نکرده بود. و همه اینها یعنی مدیرعاملها، مدیران کل، رؤسا سرکار بودند و بعد از اینکه ایشان رفتند تازه مثل اینکه بعد از انقلاب کار اینها شروع شده بود به همین خاطر خیلی مشکل بود و اینها واقفاً با ایشان گری و از جانگوشگی که کردند یعنی شبانه‌روز اینها کار میکردند. یعنی حدود ۷، ۶ ماه بود که خواب هم نداشتند و شبها حدود یکی دو ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند تا اینکه یک کمی کارها زودتر شده بود. به همین جهت کسانی که اینجور خدمت میکنند و هدفشان این است که دیگر از شهادت اینها بی‌بسی نداشتند، ترسی نداشتند و واقفاً آنها آجری که میتوانستند بپردازند و بیشترین اجر همان شهادت بود و خوب مسلم برای ما هم این مفهوم حل شده که بعد از شهادت اینها، وقتی می‌بینیم که اینها واقفاً اجرشان را آنطور که بود، بپردازند، یعنی در این دنیا هر چه حساب کنید می‌بینید، از اینها هر چه تجلیل شود واقفاً اثر و ارزش آن مقام اینها را نشان نمیداد، و تنها چیزی که شایسته اینها بود بنظر من همان شهادت بود که اینها نتوانستند به معبود خودشان برسند و بروند در بهشت ابدی و چون مسئولیتهای سنگینی را ایشان در آن موقع به عهده داشتند معمولاً همه کارهای خانه و بچه‌ها به عهده من بود و بعد از شهادت ایشان هم، طبق معمولاً

یعنی از لحاظ مسئولیت خانه و زندگی قبلاً هم همینطور بود چون واقفاً ایشان نمیرسیدند. آن اواخر طوری شده بود که حتی ممکن بود در روز یا دوروز یکی دوبار بچه‌ها را بیشتر از یکی دو ساعت نمی‌دیدند بخاطر همین بود که ما تقریباً به این وضع عادت کرده بودیم و طبعاً مسئولیت خانه و زندگی، چه بیرون از منزل و چه در خانه بعد از خود من بود. س: بنظر شما ضرورت‌های لازم برای تداوم حرکت انقلاب اسلامی در خط سرخ شهدای اسلام کدامند؟ ج: ضرورت لازم که تا بحال با این جنگ تحمیلی که به ما تحمیل شد و با این شهدایی که ما دادیم برای انقلاب اسلامی و می‌بینیم که واقفاً همه با چه ایثارگرانه‌ای در میدان مبارزه تلاش میکنند برای



● شهید عباسپور توجه هر چه بیشتر به علم و فراگیری تکنولوژی جدید را تا حد خود کفائی مثال یک فریضه می دانست

اینکه همان خط اصیل انقلاب اسلامی را بیشتر و سریعتر به پیش ببرند، به خاطر همین می‌بینیم که سخنرانی‌ها و گفته‌ها و نوشته‌ها، دیگر کاری از پیش نمیبرد و خودشان عملاً با جانان و با ایثارگری‌هایشان نشان دادند که این خط چگونه می‌تواند سریع پیش برود. و هیچ چیز بهتر از شهید شدن اینها نبود، یعنی کسانی که در جبهه‌ها ... خدمت میکنند با شهدا نشان میدهند که باید برای انقلاب اسلامی خدمت کرد و این ایثارگری بالاتر نمی‌شود که بپردازند جان خودشان را بدهند و برای پشتیبانی انقلاب اسلامی، که انشاه... تداوم انقلاب حضرت مهدی (عج) می‌باشد و بزودی‌های زود امام زمان ظهور میکند و عدالتشان تمام زمان را فرا می‌گیرد و می‌بینید کشورهای اسلامی دیگر و منطقه هم از این انقلاب همه به وحشت افتاده‌اند که دارد اینقدر سریع پیش میرود و واقفاً میتوان گفت تاریخ دو ساله ما به اندازه سی سال تاریخ پربار ارزش دارد و گویا هست، و به خاطر همین میباشد که الحمدلله واقفاً سخن، عمل، روزنامه و مقاله و اینها تقریباً اثرش خیلی کمتر از این ایثارگری‌هاست که می‌بینیم شهدای ما انجام دادند چه در جبهه و چه در داخل کشور، این مسئولیتها را بعد از دارند و خدمت می‌کنند همه اینها تداوم همان انقلاب اسلامی است. س- بنظر شما آمریکا از انجام این حادته چه اهداف شومی را دنبال میکند؟ ج: اگر منظور آمریکاست، آمریکا از همان اولش، تمام حوادتی که پیش

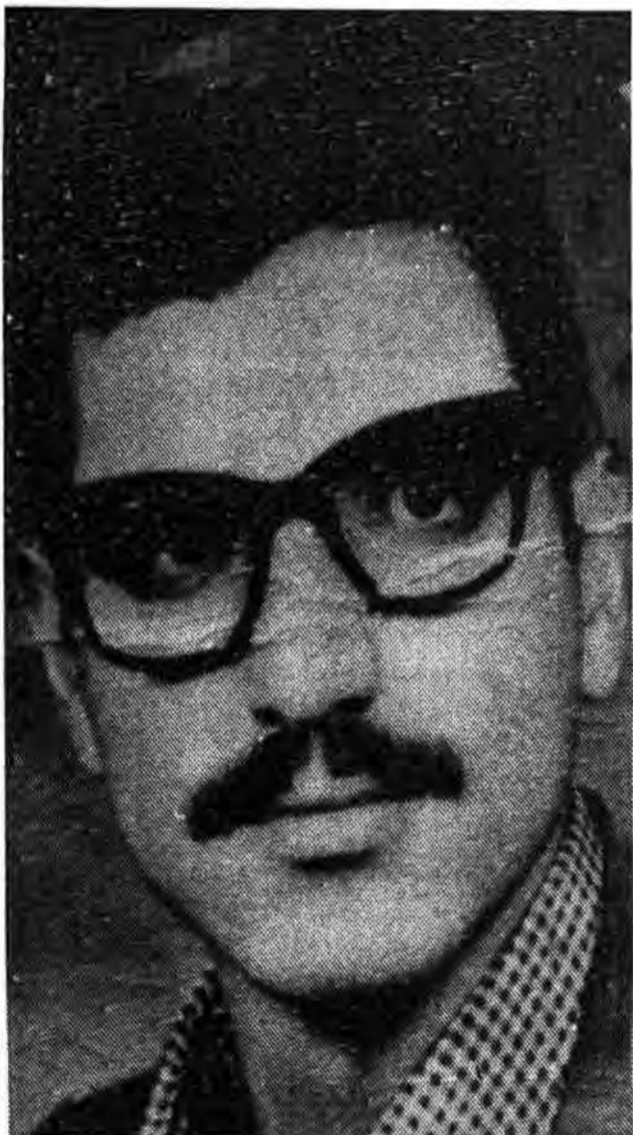
امد همه توطئه همین آمریکا بود از حادته طیس بگیریم، از طرح ترورهای که میشود، تمام انفجارهایی که میشود و جنگی که به ما تحمیل شده، مقصر آمریکاست و آمریکاست که میخواهد مداخله داشته باشد در کشور ما، ولسی می‌بینیم الحمدلله شهادت آنها نشان دادند که نه تنها آمریکا بلکه تمام کشورهای دیگر مانند، فرانسه، انگلیس حتی شوروی که اینها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند وقتی در مقابل این ایثارگری و این شهادت‌طلبی مردم ایران واقع شدند هیچ کار دیگری از پیش نخواهند برد و واقفاً خودشان هم تمام حسابهایشان بساطل شده، و حسابهای را که با کامپیوتر انجام دادند همه از زمین رفته، وقتی اینجور ملت سرازیر تلاش در جهت خودکفائی صنعت آب و برق و قراردادن طرحهای عمرانی در خدمت مستضعفین و به گسارگری نیروهای جوان و مؤمن در اداره امور مملکتی در حوزه فعالیت وزارت نیرو بود. برای گرامی‌داشت یاد آن شهید بزرگ، میتوان مطالب زیر را بعنوان گوشه‌ای از فعالیتها و در حین وزارت، نام برد: ۱- در گذشته وزارت نیرو نسبتاً واسطی بین دولت و پیمانکاران خارجی بود که پولهای بیت‌المال را بحساب به جیب خارجیان می‌ریخت عملاً خود در هیچیک از فعالیتهای عمرانی شرکت نمی‌کرد. علاوه بر این، تاسیسات مهم و شاهرگ حیاتی آب و برق در دست خارجیان بود. در صورتیکه امروز وزارت نیرو طرحهای کوچک و بزرگی را خود بدست گرفته است و هر روز بر تریه‌های خود درامس خود کفائی و استقلال می‌افزاید. ۲- از مسائلی که برادر شهید عباسپور اهمیت خاصی برای آن قائل می‌شد رابطه مؤسسات عالی آموزشی دانشگاهها با ارگانهای اجرایی بود، تا بدینوسیله هم دانشگاهها فعال گردند و کارشناسان ایرانی تجربه بدست آورند و هم اینکه جوانان متعهد بتوانند وزارت نیرو را در رسیدن به اهدافش یاری دهند. بهین لحاظ سمیناری از طرف وزارت نیرو جهت همکاری بیشتر با دانشگاههای کشور در آذرماه ۵۸ برگزار گردید که سر آغازی برای همکاری‌های گسترده آینده گردید. همچنین طرح ایجاد یک نهاد انقلابی بنام ستاد آموزش و سازندگی که وظیفه جذب و آموزش نیروهای مؤمن به انقلاب را داشت، بوسیله شاگردان شهید پیاده گردید و دانشجویان زیادی پس از آموزش، در قسمتهای مختلف وزارت نیرو به کار گماشته شدند، و خلایق را که پس از انقلاب حس میشد، برنمودند. ۳- جهت آشنا نمودن ادارات با فرهنگ اسلامی و همچنین گسترش و نشر عقاید اسلام در سطح وزارتخانه و آموزشهای سیاسی طرح ایجاد دفاتر ارشاد و روابط عمومی در سطح سازمانهای تابعه وزارت نیرو بوسیله ایشان پیشنهاد گردید که در بعضی از سازمانهای تابعه باموقفیت پیاده شد. ۴- نظر بوابسته بودن وزارت نیرو، حتی ساده‌ترین وسایل نیز از خارج کشور وارد می‌گردید. در صورتیکه در ظرف پیکال و اندی وزارت ایشان لوازم و قطعات پستی کوچک و بزرگی در کارگاههای وزارت نیرو بوسیله کارگران و تکنیسینهای وزارت خانه ساخته شد و با کیفیت بهتر و هزینه بسیار کمتر مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. برای نمونه کارخانه تریساز واقع در شیرگاه ساری، بانظارت و همیاری سایر کارشناسان این وزارت و همیاری سایر نهادها به کار انداخته شد و مبالغ هنگفتی از ارز کشور را که قبلاً صرف خرید این تریه‌های چوبی جهت برقرسانی از اروپا میگردد، صرفه‌جویی نمود. فعالیتها و وزارت نیرو در دو بخش عمده آب و برق خلاصه میشود. وزارت نیرو در بخش برق وظیفه دارد از تاسیساتی که از گذشته باقی مانده است مراقبت ابعثی بعمل آورده و تداوم کار آنان را میسر کند و مراکز تولید نیرو و شبکه‌های برقرسانی را گسترش دهد. در قسمت حفاظت و تداوم کار در حال حاضر تاسیسات تولید برق (سد‌ها نیروگاهها) و همچنین پستیهای انتقال نیرو بوسیله برادران ایرانی به فعالیت خود ادامه میدهند و برق کشور را علیرغم مشکلات فراوان تامین میکنند. طبق آخرین آمار منتشر شده از سوی وزارت نیرو این وزارتخانه توانسته است تا پایان آذرماه سال ۵۹ انرژی تولید شده توسط مؤسسات برق را به ۱۵۵۰۵ میلیون کیلووات ساعت برساند که معادل ۹۷۰ میلیون کیلووات ساعت (۷۷ درصد) نسبت به ۹ ماهه سال قبل (۱۴۳۵ میلیون کیلووات ساعت) افزایش داشته است. از این مقدار برق تولید شده در ۹ ماهه اول سال ۵۹ حدود ۱۱۳۳۶ میلیون کیلووات ساعت از طریق نیروگاههای حرارتی و بقیه از طریق نیروگاههای آبی تولید شده است طبق آمار وزارت نیرو در پایان ۹ ماهه سال ۵۹ قدرت نصب شده در نیروگاههای تحت مدیریت وزارت نیرو به ۸۷۷۹ هزار کیلووات رسیده است که معادل ۸۶۱ هزار کیلووات ساعت (۱۰۹ درصد) افزایش داشته است.

باید هدفمان الله باشد

بقیه از صفحه ۱۲

برنامه‌اش این بود و با دکتر بهشتی بود ولی حبیب فرماندار بود من فکر نمی‌کردم در حزب باشد و وقتی باتلفن گفتند حزب منفرجه شده من اصلاً نگفتم جواد چطور شد گفتم دکتر بهشتی چه طور است و اینها با گفتند دکتر فقط زخمی شده و بعد گفتم جواد و حبیب چطور است

فقط بخاطر اینکه جواد بمن وصیت کرده که بعد از شهادت ما باید مادر زینبوار در میان مردم زندگی کنی که البته این وصیت را بعد از شهادت دامادمان بمن دادند و من به تفضل خداهم روحیهام و استقامتم و برنامه‌ام صدر صد بیشتر از آن موقعی شده که بجهما بودند و دنیا باید بداند که اینها تمام شهدا



شهید حبیب مالکی

نه برای ریاست و دنیا شهید شدند فقط برای اسلام و قرآن

وامام شهید شدند و از اول زندگیشان هدفشان این بود که کاری بکنند که اسلام پیروز شود و

الحمدلله همان طور که می‌گویند انقلاب سوم بدست این ۷۲ تن بود دیگر من چه شکرانه بیشتری بکنم که بجهمای من هم سهمی داشتند.

س: چه پیامی برای مردم و خانواده شهادادارید؟

پیام من اینست که نباید خون شهیدان را از دست بدهیم و شهیدان ما نرفتند که ما ریاست‌طلبی کنیم و یا بگوئیم شهید دادیم باید برایمان کار بکنند و تا آنجا که قدرت داریم کمک بدهیم

بدولت و مملکت اسلامیان اگر ما نخواهیم کمک بدهیم ضدانقلابها می‌خواهند این کار را انجام بدهند و ضدانقلاب هم بداند که وقتی فرزندان ما رفتند ما مادرها ساکت نخواهیم نشست بقدری کوشش و

تلاش می‌کنیم که تا آخرین نفرانها ریشه‌کن بشود و من به مادر شهیدا می‌گویم ساکت ننشینید و هر کاری که شهیدانمان انجام می‌دادند ما مادرها باید ده برابر انجام بدهیم.

گفتند جواد بیمارستان ولی حبیب هنوز معلوم نیست و من گفتم شاید حبیب آنجا نبوده است و ماهمان شب

رفتم به چند بیمارستان سرزدیم که در بیمارستان امیراعلم پدرش رفته بود و جنازه جواد را دیده بود و وقتی

من پرسیدم چه شد گفت طوری نشده من گفتم بگوشه‌های شده است برویم دنبال حبیب که بعد هم از

رادیو اسامی را خواندند اسم حبیب هم خوانده شد و ما فهمیدیم که ایشان هم شهید شده. البته ما شکر کردیم که خدا دوفرزند بما داد و اینها هم هر طور که دلشان می‌خواست و برنامه‌شان برای اسلام بود و خداهم دوستشان داشت که پیش خودشان بردالته این را باید بگویم که بعد از سه روز شهادت اینها معاون حبیب وقتی با پای گچ گرفته بمنزل ما آمد گفت ما چند وقت پیش در ایرانشهر بماحمله شده بسود و ماشین ما رگبار بسته شده بود و حبیب هم از ناحیه شکم مجروح شده که حبیب بشما هیچ چیز نگفته بود که مباداشما ناراحت شوید.

س- زندگی شما بعد از شهادت فرزندانان چه تغییری کرده است؟

زندگی من هیچ تغییری نکرده است و همان زندگی و برنامه است و

بجهما دیگر بمن احتیاج ندارند چون من اینها را در مدرسه‌ای گذاشتم که نباید بمن احتیاج داشته باشند چون در آنجا هم محیط مدرسه خوب است و هم معلمهای آنجا ومن باید وقتم را در جای دیگری که احتیاج هست بگذرانم.

همسر شهید موسوی ادامه داد من در این مدت ۳۰ سال زندگی‌ام کوچکترین بی‌احترامی از ایشان ندیدم و همچنین دل‌سردی بلکه همیشه با مهر و عطوفت زندگی میکرد.

او هر موقع صبح که از خواب بیدار می‌شد با صدای بلند قرآن می‌خواند و چون ما مستاجر بودیم من به ایشان می‌گفتم که ممکن است دیگران ناراحت شوند ولی او میگفت نه باید هر کسی به این صدا آشنا شود و همینطور بجهمایمان نیز باید با قرآن آشنایی پیدا کنند.

● شهید موسوی از ۶ سالگی به مکتب رفت و با قرآن آشنا شد.

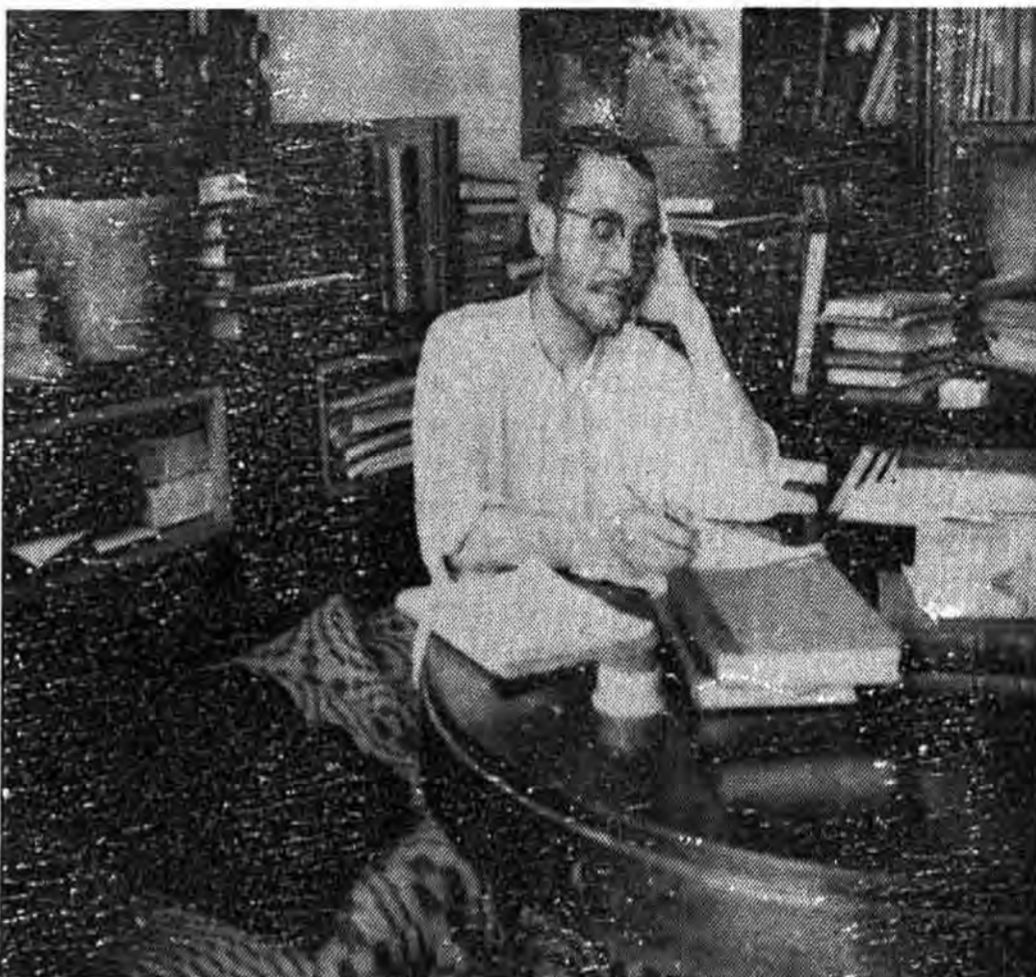
● شهید موسوی اولین نماینده امام در وزارت آموزش و پرورش پس از پیروزی انقلاب بود.

شهید رجایی: در هر یک از استانها که مشکلی داشتیم با شهید موسوی مشورت میکردیم و خود ایشان داوطلب و در اندک مدتی جهت رفع آن اشکال عازم سفر به آن منطقه میگردد. او هر روز با یادداشت حاوی مطالب لازم توجه و پیشنهادات مؤثر به وزارتخانه می‌آمد و به ما رهنمود میداد.

همسر شهید موسوی در مورد خصوصیات اخلاقی وی میگوید موسوی اخلاقی بخصوصی داشت با صبر و شکیبا و فعال در کارها وی از هر لحاظ فداکار و با گذشت بود و نه تنها همسر من بلکه معلم من و بجهمایمان نیز بود. او همیشه سعی داشت که پنج پرسرا در راه اهداف اسلام قدم بردارند و سرباز امام زمان باشند و همیشه می‌گفت دوست دارم هر پنج پرسرم پاسدار اسلام باشم و می‌خواست که بجهما صبح زود از خواب بیدار شده و نماز بخوانند و قرآن را با معنی خوانده تا به عمق آن

شهید کاظم موسوی در رشته فقه و عربی تخصص داشت و در دوران انقلاب که دیگر نمی‌توانست مدرسه روشنگر برود بطور مخفیانه نوارهای سخنرانی امام را تکثیر می‌کرد تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در وزارت آموزش و پرورش نماینده امام شد.

آری این شهیدان نه اولسین کسانی بوده‌اند که در راه خدا شهید شدند و نه آخرین آنها امیرالیهتای شرق و غرب و تمامی نیروهای سلطه‌گر باید بدانند که حزب‌الله مقلد روح‌الله با ایمان راسخ و بفرمان راستین قرآن به جهاد علیه تمامی این نیروهای ضداللهی پرداخته تا هیچگونه ظلم و فساد باقی نگذارند و تنها دین خدا را بر جهان مالکیت بخشند. گرچه عدای از بهترین برادران خود را که پشتوانه عظیم در حفظ و تداوم نظام اسلامی بودند از دست دادیم ولی نباید بتوانیم با تلاش و کوشش پیگیر که مستلزم بریدن بیش از پیش از دنیا و وابستگی‌های دنیوی و جهاد با نفس است فقدان این نیکو برادران را جبران نمائیم و جهان را برای ظهور حضرت قائم امام مهدی (عج) آماده کنیم. شهید کاظم موسوی نیز از جمله شهیدانی است که در کربلا ۷ تیر در مرکز تجمع حزب‌الله به همراه هفتاد و تن دیگر از بهترین یاران باوفا و صدیق امام شریعت شهادت نوشید و با خون خود و دیسگران در خست اسلام را بارور ساختند.



دوست دارم هر پنج پرسرم پاسدار اسلام باشند

خاص خود به اداره بیاند و با بازگو کردن آنها ما را به وجد بیاورد. در هر یک از استانها که مشکلی داشتیم با ایشان مشورت میکردیم و خود ایشان داوطلب و در اندک مدتی جهت رفع آن اشکال عازم سفر به آن منطقه میگردد. او هر روز با یادداشت حاوی مطالب لازم توجه و پیشنهادات مؤثر به وزارتخانه می‌آمد و به ما رهنمود میداد.

همسر شهید موسوی در مورد خصوصیات اخلاقی وی میگوید موسوی اخلاقی بخصوصی داشت با صبر و شکیبا و فعال در کارها وی از هر لحاظ فداکار و با گذشت بود و نه تنها همسر من بلکه معلم من و بجهمایمان نیز بود. او همیشه سعی داشت که پنج پرسرا در راه اهداف اسلام قدم بردارند و سرباز امام زمان باشند و همیشه می‌گفت دوست دارم هر پنج پرسرم پاسدار اسلام باشم و می‌خواست که بجهما صبح زود از خواب بیدار شده و نماز بخوانند و قرآن را با معنی خوانده تا به عمق آن

پرورش چشمگیر بود. او اساس کار خود را در تعلیم و تربیت بر مبنای مکتب خود گذاشت و در این راه موفقیت‌های زیادی نیز بدست آورد. در سال ۵۰ شهید موسوی به تاسیس مدرسه و دبیرستان دخترانه روشنگر همت گماشت و در برنامه‌ریزیهای آموزشی و اجرایی مربوط به مدرسه و همچنین تربیت معلمین و مسئولین مدرسه نقش بسزایی را ایفا نمود او همیشه میگفت: روشنگر حکم فرزند مرا دارد

او براساس حق یکه پدر دلسوز و مهربان را در مقابل فرزندش نسبت به این مدرسه ایفا کرد، و در زمان طاعوت با آنهمه فسادش مدرسه دخترانه روشنگر را از نظر اسلامی نمونه کرد.

شهید موسوی پس از پیروزی انقلاب بعنوان اولیه نماینده امام در وزارت آموزش و پرورش مشغول بکار شد و بعدها نقش ارزنده‌ای را در تحول این وزارتخانه بازی کرد. آخرین سمت اداری شهید

دوست دارم هر پنج پرسرم پاسدار اسلام باشند «این سخن مردی است که خود سالها پاسدار اسلام بود روحانی و معلم گرانقدری که تمام عمرش را در خدمت به اسلام و مسلمین گذراند و الحق که خدمات گرانقدری در زمینه‌های آموزشی به مکتب و مملکت خود کرد. او از ۶ سالگی به مکتب رفت و با قرآن آشنا شد و بعدها با علاقه و پشتکار عجیبی تحصیلات علوم دینی خود را ادامه داد و به سطوح بالارسید. و در کنار آن نیز از تحصیلات دانشگاهی غافل نبود. شهید کاظم موسوی با فعالیت زیاد و بدنیای همکاری با یکی از انتشارات کتب اسلامی به تصحیح مجله اول تا چهاردهم و تحشیه و تصحیح و تخریب و مجلدات ۳۵ تا ۴۲ کتاب بحار الانوار مشغول شد. در کنار این وظیفه سنگین تصحیح کتب دیگری از جمله ارشاد شیخ مفید، تفسیر مقتنیات الدور، ادب النفس شواهد و مجمع‌السیبان را عهددار شد. یکی از همکاران ایشان



پی ببرند. حرکات و رفتار وی در محیط خانه برای ما خیلی خوب بود شهید موسوی اغلب در منزل نبودند و من هر موقع به ایشان می‌گفتم که بجهما به کمک شما احتیاج دارند می‌گفت که شما پیش بجهما هستید کافی است تا اینکه بجهمایمان را در مدرسه علوی گذاشت و گفت که

موسوی معاونت پژوهش وزارت آموزش و پرورش بود. شهید رجایی در مجلس بزرگداشت شهید موسوی در مورد علاقه ایشان به امام و نقش او در وزارتخانه میگفتند: ما سخنان امام را گوش میدادیم و بعد منتظر می‌ماندیم که آقای موسوی با برداشتهای

در اینباره میگفت: «در مورد کتاب اخیر ایشان زحمت شایان توجهی کشید طوری که گاهی برای پیدا کردن یک بیت از کتاب مزبور ساعتها به تنوع میپرداخت و اغلب اوقات صرف مطالعات ادبی و روایت میشد.» خدمات شهید در آموزش و

بایاور امام در باره هفتم تیر



ایشان در پشت میز، وقت انفجار را تعیین کرده بودند و بمب هم زیر میزی بوده که ایشان پشت آن بوده‌اند و طبق برنامه ایشان را درست به روی همان مسجلی کشانده‌اند که نقطه انفجار بوده و هدف اول هم ایشان بوده‌اند. پیش آقای خامنه‌ای رفتم و یک قدری خوشحال شدم که حالشان بهتر بود و رفته خانه، حدود ساعت ۹ به خانه رسیدیم و نماز خواندم و کارهایم را شروع کردم که از دفتر امام آقای حاج شیخ حسن صانعی زنگ زدند و گفتند که از حزب چه خبر داری، گفتم من آنجا بوده‌ام و آمده‌ام، گفتند گویا منفجر شده است و من آنوقت مطلع شدم، با احمد آقا فرزند امام هم در منزل قرار داشتیم و بهمین دلیل نیز به جلسه حزب برنگشتم و ایشان آمدند و با حزب تماس گرفتیم، دارند افراد را از زیر آوار بیرون می‌آورند. من هنوز منتظر بودم که دو سه نفر تلفات باشد و بقیه مجروح شده باشند و فکر نمی‌کردم قضیه اینقدر بزرگ و گسترده باشد. لحظه به لحظه با حزب در تماس بودیم و یکی یکی خبر می‌دادند، ولی در مجموع شهید زیادی در آنشب به ما گزارش ندادند، می‌گفتند تا حالا سه نفر یا پنج شهید شده‌اند و یا مجروح بودند که برده‌ایم بهشتی می‌پرسیدیم و تا سحر هم به ما نگفتند و ساعت ۳ بعد از نیم‌شب بود که به ما گفتند که ایشان شهید شده‌اند، اوایل می‌گفتند که ایشان حالش بد نیست و... در آنشب زجر و ناراحتی بسیار بود، من در عمرم هیچگاه، حتی آن موقعی که زیر شکنجه ساواک بودم، هیچ شبی را تا صبح به این تلخی نگذراندم. من تا نزدیکی‌های اذان صبح بیدار بودم و یک قدری خوابیدم و بعد پاشدم و نماز خواندم و صبح زود پاشدم آمدم نخست‌وزیری، مرحوم رجایی و آقای مهدوی کنی هم بودند و حتی بعضی از افرادی که در خیرها شنیده بودیم شهید شده‌اند مثل آقای نوربخش آنجا بودند. جمع شدیم و آقای موسوی اردبیلی آمدند و خیرها را بررسی کردیم و ابعاد فاجعه را بررسی نمودیم و تصمیم لازم را گرفتیم و بلافاصله به خدمت امام رفتم و مواقع را بازگو نمودیم، بقیه ماجرا هم که روشن است.

سرعت داده شود. میدان آموزش عالی را باید وسیع کرد تا مردم بتوانند تحصیل بکنند، روابط خارجی را که فعال شده باید فعال‌تر نمود، تبلیغات اسلامی-انقلابی در خارج از کشور خیلی کم است و بتازگی کمی بهتر شده که باید توجه کافی به آن بشود. نشریات و تبلیغات خارجی ما متمرکز و هم جهت و همسو و همراه نیست باید متمرکز بشود و از حالت تفرقه کنونی که دهها مجله و نشریه و... با بودجه دولت و مردم به عنوان مختلف چاپ می‌شود، متمرکز شود و یک نشریه خوب و قوی و رسمی و با کیفیت بالا بدست آید. هم چنین نظر من یکی از کارهای مهم در شرایطی که میدان وسیع اسلامی در راه خویش تکامل بسیار یافته است، والبته قدم‌های بیشتری هم باید برداشته شود. یکی از قدم‌های مهم آنست که جنگ را از نقطه خوبی که رسانده‌ایم، به پیروزی پیوند دهیم. مسئله دوم اینستکه مزاحمت‌های داخلی را که بصورت حرکت‌های تروریستی در کمین انقلاب و مسلمانان است، بیشتر مورد نظر قرار دهیم و امنیت کامل در مملکت برقرار نماییم. مسئله دیگر برنامهریزی‌های چندساله برای تحقق اهداف مشخصی در زمینه اقتصاد و کشاورزی و صنعت جامعه است که باید هرچه زودتر بهای کافی به آن داده شود و البته فعالیت‌های مثبتی نیز در این زمینه شده که در جهت خودکفایی است. شورای عالی اقتصاد فعالیت می‌کند، در مجلس هم باید قوانین لازم برای برداشتن موانع از راه حرکت‌های سازنده، بحث و تصویب و اجرا شود. ناظر بر حسن جریان امور باشیم. در ضمن اسلامی کردن مملکت هنوز کامل نشده قوانین و کارهای غیر اسلامی زیاد داریم و مسیر خود را طی می‌کند و باید که به این‌ها رسیدگی شود. در اجرای لویحی چون بازسازی باید دقت کرد، مسئله مسکن تا بحال کاری برایش نشده و فقط کار عمده قانونی، لایحه آراضی شهریست که از نظر مجلس کارش تمام شده است ولی دولت هنوز کاری انجام نداده و باید فکری برای آن بشود. در جهت کارهای فرهنگی پس از بسته شدن دانشگاه‌ها، تازگی حرکت‌هایی دوباره آغاز شده است و باید به این حرکت‌ها

برخورد می‌کردیم ولی چون مواضع قانونی در دست ما بود، طبعاً ما در محیط ادارات و مراکز دولتی اجازه اخلاص نمی‌دادیم. بنظر من اگر آنها دست به این کارهای تروریستی نمی‌زدند و حرکت سالم را در پیش می‌گرفتند و کارها برمنوال طبیعی‌اش پیش می‌رفت هم برای آنها وهم برای ما بهتر بود. راه دوم آن بود که اینها دست به ترورهای فردی بزنند و فاجعه‌هایی چون هفت تیر نباشد و تک تک افراد را ترور نمایند، در اینصورت بازهم وضع بهتر بود، برای اینکه ما بجای آنکه در یک جا نیروی زیادی از دست بدهیم، بدلیل اینکه آنها گروه محارب می‌شدند، همین مبارزه امروزی را با آنها دنبال می‌کردیم، یعنی ما از موضع دولت اسلامی‌ای که با محارب و ضد اسلام می‌جنگد، باید بر خورد می‌کردیم و برای ما بهتر از وضعی بود که یکدفعه آنهمه نیرو را از ما بگیرند که گرفتند. تنها نتیجه‌ای که آن وضع داشت، این بود که به خاطر آنکه فاجعه بزرگ بود، تکانی به جامعه داد و احساسات و خرد و عقل مردم را یکدفعه به تحریک آورد، این امتیاز را داشت ولی به قیمت آنهمه نیرو که از ما گرفته شد. البته یک مقداری هم به دشمنان ما اهمیت داد، این فاجعه دشمنان اسلام در خارج از کشور را خیلی امیدوار کرده بود، کشورهای غربی-شرقی و خیلی‌های دیگر خیال می‌کردند دیگر کار ما تمام است، مخصوصاً با وعده‌هایی که اینها می‌دادند که بله ماهه جا هستیم، در مجلس، در بیت امام و... و هر وقت بخواهیم می‌توانیم ضربه بزنیم، در نتیجه هجوم خارجی را هم بر ما قوی کرد. در هر حال من فکر می‌کنم که اگر این فاجعه رخ نمی‌داد، رویهم رفته بهتر

و هدایت ایشان نیز در حضور مردم در صحنه بسیار موثر بوده است و این دوبا هم است، ولی بهر حال شهیدان هفت تیر باعث و بانی این حالت معنوی و این تشکل بسوده‌اند. روی هم رفته حادثه ۷ تیر در روند انقلاب اثر مثبت داشته یعنی باعث تحکیم انقلاب شده است. ولی خسارت فقدان نیروهای مهم است که باید مورد توجه باشد.

● اگر این حادثه واقع نشده بود و خون شهید مظلوم و یارانش به زمین ریخته نمی‌شد ما امروز در کجا و در چه جو سیاسی و اجتماعی قرار داشتیم؟

- پاسخ به این سؤال مشکل است، شاید بهتر بود اگر شهید نمی‌شدند، چون در آن هنگام ما همه پایگاه‌های مشروع و قانونی را از خطوط ضد انقلاب گرفته بودیم مجلس و دولت و شوراهای قضائی و نهادهای انقلابی و مردم همه در آن هنگام در جهت اهداف انقلاب بودند و خطوط انحرافی جدا از این همه عمل می‌کردند. بیاد داریم روزی که بحث عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس مطرح بود، چه اجتماع عظیمی در اطراف مجلس بود و نمایندگان را به دادن رای قساطر تشویق می‌نمودند. و آنها اگر وارد به اقدام مسلحانه نمی‌شدند و حرکت سیاسی را دنبال می‌کردند، عیبی هم نداشت و آنها حرف‌هایشان را می‌زدند، ما هم می‌گفتیم و مثل اوایل انقلاب می‌شد و اینهمه اعدام و شهید و درگیری‌های مسلحانه و زندانی نداشتیم، البته مزاحمت‌هایی هم داشتند که قابل رفع یا تعدیل بود، اگر خلاف قانون رفتار می‌کردند، مطابق قانون عمل می‌کردیم و اگر در حد حرف و تبلیغات و حدود قانونی بود، ما هم در حد قانون و روشنگری

بقیه از صفحه ۳

● بی‌آمد انفجار حادثه حزب را در روند حرکت انقلاب اسلامی چگونه می‌بینید؟

- این قضیه را از دو سو باید مورد نظر قرار داد. یک جنبه منفی است که همان از دست دادن آنهمه نیرو باشد و نباید بسادگی از کنار آن گذشت، وقتی یک نظام کسی مثل آیت‌الله دکتر بهشتی را از دست بدهد آنهم در موقعی که حداکثر نیاز به او احساس می‌شود، کسی که یکی از بزرگترین شخصیت‌هایی بود که جریان مبارزه با لیبرالیسم و خط نفاق چپ و راست را هدایت میکرد و نیز بیستوهفت نماینده‌ای که در آن روز از دست دادیم، وزرا و معاونین و توطئه را بشکنیم و آنچه که آنها برای آن نیرویشان را متمرکز کرده بودند تقریباً هدر رفت. شخصیت‌هایی که از دست دادیم، مجموعاً یک کادر کافی برای اداره یک نهضت و انقلاب بودند و ما هنوز هم کمبود حضور آنها را احساس می‌کنیم، پس‌این جنبه منفی آن جامعه خیلی زیاد است.

جنبه مثبت شامل چند مورد است، یکی فاش شدن ماهیت پلید دشمن که این خیلی اهمیت داشت و مقداری از خسارت فاجعه را جبران می‌کند. دوم اثر طبیعی شهید دادن در راه حق، یعنی شهادت خود به خود، در غلبه دادن یک طرز فکر موثر است و شهیدان این فاجعه نیز همین اثر را داشتند. یکی از خصوصیت‌های خون شهدا اینست که خیلی زود برای خودشان جانشین درست می‌کند، آن شهدا با آن نقشی که در انقلاب داشتند، این سازندگی را به خوبی و بطور کامل بانجام رساندند و گرچه ممکن است که ما شخصیت‌های بزرگی مثل آنها نتوانستیم پیدا بکنیم اما عده زیادی پیدا شدند که جای آنها را پر کردند.

سوم- نیروهای آرام و ساکت توده مردم را که تا آن روز احساس خطری نمی‌کردند و کار به مسئولان واگذار کرده بودند، خودشان احساس کردند که باید به صحنه بیایند و دیدیم که چه باشکوه به میدان آمدند و از آن روزی که نیروهای حزب‌اللهی خودشان وارد میدان شدند، مقدار زیادی از بار مشکلات در مبارزه با ضد انقلاب را، بعهده گرفته و هر جا خطری باشد، حزب‌الله جمع شده و با شعار- فریاد یا عمل آن را خنثی می‌کند. و اینطور شد که از آن تاریخ به بعد یک حفاظت مردمی برای خط امام پیدا شد که از دست‌آوردهای همان فاجعه باید بحساب آورد. و البته باید گفت که این همه قضیه نبوده و موضع‌گیری قاطع و تنزل‌ناپذیر امام و رهبری و افشاگری

*** من در عمرم حتی آن موقعی که زیر شکنجه ساواک بودم هیچ شبی را تا صبح به این تلخی نگذراندم.**

*** خوبی راه حق اینست که حتی اینگونه فاجعه‌ها هم آثار مثبت پیدا میکنند.**

*** یکی از قدم‌های مهم آنستکه جنگ را از نقطه خوبی که رسانده‌ایم، به پیروزی پیوند دهیم.**

*** باید امنیت کامل در مملکت برقرار کنیم.**

*** اسلامی کردن مملکت هنوز کامل نشده است.**

*** میدان آموزش عالی را باید وسیع کرد تا مردم بتوانند تحصیل کنند.**

*** طبق برنامه شهید مظلوم بهشتی را درست بر روی همان محلی کشانده‌اند که نقطه انفجار بوده و هدف اول هم ایشان بوده‌اند.**

*** فکر نمی‌کردم فاجعه اینقدر بزرگ و گسترده باشد.**

*** ساعت ۲ بعد از نیم‌شب بما گفتند که مظلوم بهشتی بشهادت رسیده است.**

*** در آنشب زجر و ناراحتی بسیار بود.**

*** انقلاب اسلامی در راه خویش تکامل بسیار یافته است.**

